

پرولترهای جهان متحد شوید!



مسائل بین‌المللی

شماره ۲
زمستان ۱۳۷۱



انتشارات حزب توده ایران

فهرست مقالات این شماره :

صفحه	عنوان	نویسنده
۲۹ - ۵	ننو اندیشی یکانه راه آینده	معاذیه با رفیق عزیز محمد
۴۸ - ۳۰	اتحاد شوروی سابق و روسیه در راه اقتصاد بازار سرمایه داری	برنارد لوول
۵۳ - ۴۹	کوششهایی از دفاعیات رفیق اریش هونکر	اریش هونکر
۷۴ - ۵۲	کشورهای شرق اروپا در راه همکاری با سیستم سرمایه داری غرب و فلیت ما	میگل پیریت
۸۵ - ۷۵	فروپاشی یوگسلاوی	رالف هارتمن



مسائل بین المللی

شماره ۲ ، زمستان ۱۳۷۱

بها: ۲ مارک

انتشارات حزب توده ایران

نو اندیشی یگانه راه آینده

آنچه که در زیر آمده، متن مصاحبه ای است که
روزنامه و طریق الشعب (راه توده)، ارکان مرکزی
حزب کمونیست عراق به مناسبت ۵۸ - مین
سالگرد تاسیس حزب، با رفیق عزیز محمد
دیوکل حزب کمونیست عراق، به عمل آورده است.

ما زمانی سالگرد پایه گذاری حزبمان را جشن
میگیریم که سازمانها و افراد حزبی تمام نیروی
خود را وقت مدارک پنجمین کنگره، حزب میکنند.
ما شخصا در بعضی از کنفرانسهای حزبی که جهت
تدارک کنگره تشکیل شده اند، شرکت و بحث
کرده ایم. علاوه بر این مدارک و اسناد کنفرانسهای
محل را که در آنها قادر به شرکت نموده ایم،
مطالعه کرده ایم. آیا برای شما امکان دارد که در
این زمینه از وضع حاکم بر این نشستها و گفتگوها،
بحثها و نیز ارزیابیهای جاری، برای ما سخن
بگوئید؟

- اکنون که این نشست رفیقانه مان همسزمان با
سالگرد تاسیس حزب که از تشکیل کنگره و پنجم

فاصله چندانی ندارد، امکان‌پذیر شده است، بی-مناسبت نمی‌بینم که از گذشته حزب و به‌ویژه از رهبران جاودان آن که راه مبارزه را برای ما میسر و هموار کردند بی‌ادی بکنیم. یاد نهادن حازم، صارم، سلام عادل، حیدری، عبلی و دیگر ستارگان جاویدنام رهبری حزب که جان خود را در راه خلق میهن و حزبمان فدا نمودند.

شوروت یادآوری این رفیقان در این واقعه‌یت بی‌شک نهفته است که ما شاهد پدیده‌های منفی هستیم که نمی‌توانیم و ار به گذشته، جنبش‌ها و ارزیابی‌های آن نظر می‌افزایند... البته چنین پدیده‌ای تنها محدود به حزب ما نیست، بلکه شامل دیگر احزاب کمونیستی و سوسیالیستی که رهنمود عمل و مبارزه خود را اصول مارکسیسم-لنینیسم قرار داده‌اند، نیز می‌شود. از جمله این پدیده‌ها، جریان تجدیدنظر کردن در اصول مارکسیسم-لنینیسم است. ام از آن بدیهیاتی که تاریخ مبارزه و تجربه زندگی درستی آن‌ها را به‌شکوت رسانده و با آن مواردی که زندگی نادرست‌بودنشان را ثابت کرده است. این از یک سو، از سوی دیگر در این میان متاسفانه گرایش‌ها می‌بینیم (که بخش نه‌چندان کمی معطوف آن شده) که به‌جای ارزیابی درست از گذشته، فقط می‌کوشد خود را در رابطه با این رویدادها تشریح نماید.

من خود شخصاً نمی‌توانم گذشته را از چنین زاویه‌ای و با چنین برخوردی نگاه بکنم. بر حسب درک و

ارزیابی که خود دارم به نظر می‌رسد، که نمی‌توان بدون تحلیل گذشته به‌سوی آینده پیش‌رفت. در این زمینه باید تأکید کنم که هر گونه تحلیلی از تجربه حزبی و تاریخ حزب با تمام درستی‌ها و خطاهایی باید با دیدی نوین و کیفیت‌ی نوین انجام گیرد.

و اما درباره آن دیدارهایی که (مستطور کنترانس‌های تارکاتی کنگروه است.) شما به آن‌ها اشاره کردید، دیدارهایی که شما و دیگر رفقا در آن شرکت داشتید، باید بگویم که در این نشست‌ها بحث‌های فراوانی در زمینه آنچه که گفتیم صورت گرفت. از جمله مواردی که روی آن زیاد انگشت گذاشته می‌شد بر سهایی از این قبیل بود: ماکه هستیم؟ در کجا ایستاده‌ایم؟ آیا هنوز می‌ایستند به آنچه بودیم هستیم یا اینکه برعکس خود را از سوسیالیسم متری می‌دانیم؟ آیا این درست است که اصول بنیادینی را که به آن اعتقاد داشتیم رها کنیم؟ به نظر من اگر انسان در چنین جاده بر بیخ و خمسی برای لحظه‌ای ناپسند و به تمام گرایش‌ها و راه‌های موجود نظر نیاکنند، نمی‌توان گفت که وی در زمان حاضر زندگی می‌کند... مثل آن است که وی این حکم را بگوید داده که زندگی نکند و جریان‌هایی را که بر آنها تکیه زده بود را نبیند. بالطبع هر انسان آگاهی که هر رویداد یا جریان جدید را در نظر می‌گیرد، بخش قابل توجهی از

تصورات، نظرات، ارزیابی‌ها و حتی روش‌هایش را را با اوضاع نوین تغییر میدهد. این را از شما پنهان نمی‌کنم که هر چه من به برداشت‌هایم، تحلیل‌های گذشته‌ام، و بطور کلی تمام تاریخ زندگی‌ام نظرافکندم، آرمانم به یک جامعه رداگر، به یک جامعه سوسیالیست و ایمانم به محتوم بودنش نه تنها سست نشده بلکه راسخ‌تر شده و در این رابطه هیچ آلترناتیوی جز همان جامعه سوسیالیستی که هدف نهایی ماست نمی‌بینم. به نظر من تمام آن اشتباهات فاحشی که سوسیالیست‌ها، احزاب کمونیست و دولت‌هایی که زمانی به "سوسیالیست" معروف بودند مرتکب شدند دال بر این نمی‌تواند باشد که جامعه سوسیالیستی فیر واقعی است. بی‌اینکه آلترناتیوی بهتر از سوسیالیسم وجود دارد... من هنوز معتقدم که سوسیالیسم تنها آلترناتیو سرمایه‌داری است. جزم‌گرایی و دکم‌اندیشی ما منشا بخش اعظم مشکلاتی هستند که امروز از آن سخن می‌گوئیم. استناد از مقولات و مفاهیم فلسفی و علمی و روش برخورد ما با آن‌ها به عنوان امری نهایی و غیرقابل انعطاف، با تغییر و تکامل همیشگیات زندگی تطابق ندارد. این بر خلاف کاریست که پایه‌گذاران مارکسیسم - لنینیسم می‌کردند... اصولاً از همان مراحل اولیه پیدایش اندیشه‌های مارکسیستی در زمان خود مارکس و انگلس و حتی زمان لنین همراه با بروز شرایط نوین، تجدید نظرهای فراوانی در

اندیشه‌ها، مفاهیم و مقولات انجام می‌گرفت. امر مهمی که بعداً جنبش ما به علت جزم‌گرایی و مطلق‌سازی قادر به انجام آن نشد.

و اما در مورد حزب ما که در حال حاضر مشغول بحث و گفت‌وگو برای تدارک کنگره پنجم است، باید بگویم که بحثهای جاری پیرامون مسائل و موضوع‌های فراوانی انجام می‌گیرد: مانند تغییر نام حزب، تجدید نظر در اصل سانترالیسم دمکراتیک و ارجحیت دادن به دمکراسی درون‌حزبی و مسایلی از این قبیل که همه را در یک واژه می‌توان خلاصه نمود: نوسازی.

مفهوم "نوسازی" می‌تواند طبیعتاً مضامین و معانی مختلفی داشته باشد. قبلاً خود عمل "نوسازی" یا به عبارتی دیگر "نوسازی" در عمل، بخصوص در مراحل اولیه‌اش در برخی موارد گرایشهایی به خود می‌گیرد که با واقعیت سازگاری ندارد. با این وجود، چنین کاری - حتی اگر در نهایت به اشتباه منجر گردد - ضروری است و از انجام آن نمی‌توان غفلت نمود. هیچ اقدامی نمی‌تواند جان‌نشین عمل نواندیشی و اصلاحات شود. در انجام چنین وظیفه‌ای نباید ترس به خود راه داد. مهم این است که همه کوشش خود را به کار بریم تا چنین اقدامی از جریان و سیر طبیعی خود منحرف نشود و چنانچه در این زمینه با سختی - هایی روبرو شدیم و بی‌اینکه مرتکب اشتباه زبان‌باری گشتیم، یاس و "بدبینی" به خود راه ندهیم.

زیرا وظیفه مهم "انواندیشی" و به‌ویژه اشاعه دمکراسی در زندگی حزبی تنها راه موفق ما برای آینده بهتر است.

موضوع دیگری که مایلیم به آن اشاره کنم در ارتباط با این بررسی مهم است که آیا اشتباهات جاری ناشی از خود‌تثوری مارکسیسم است یا اینکه خود‌تثوری درست است لیکن در اجرای آن اشتباه شده است. من شخصا در حال حاضر نمی‌توانم نظر بدهم. چه این موضوع نیازمند مطالعه و بحث ژرف‌تر می‌باشد. منتها این را می‌توانم بگویم که در اجرای نظریه مارکسیسم خطاهای زیاد و بزرگی شده است. و این خطاها معلول چگونگی تفسیر و تحلیل‌تثوری بوده. بنابر این، بنظر من، سؤال اصلی نباید به صورت زیر مطرح شود:

- چه کسی تثوری را تفسیر کرد؟
- به سود چه کسی و برای چه هدفی آنرا تفسیر کرد؟

آیا ممکن است در مورد خطاهای ما، کمونیست‌های عراق، قسم در کشور و هم در تطبیق آن با عمل مکتوب صحبت کنید؟

- حزب ما، همانند دیگر احزاب کمونیست برای

مدتی طولانی تنوع‌نظر در درون‌حزب را نمی‌پذیرفت. اصولا اختلاف و تناوت‌نظر نه‌تنها در درون احزاب بلکه بین احزاب کمونیست چیزی غیر قابل گذشت بود. مثال مشخص اینگونه موارد رابطه ما با حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد. ما معتقد بودیم که آن حزب (حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی) از حیث درک و شناخت‌تثوری و نیز تطبیق آن با عمل از ما در سطح بالاتری قرار دارد. لذا آنرا تنها مرجع صالحی می‌دانستیم که موضوع و نظر درست را ارائه می‌دهد.

هم‌چنین در باره مسئله انترناسیونالیسم که به عنوان عامل وحدت جنبش کمونیستی تلقی می‌شود، به عاملی تبدیل‌شد که باعث تقویت و استمرار منحنی "مرکزیت" گردید. از این‌رو مادنباله‌رو و تقلید دیگران شدیم. تا آن حد که حتی اشتباهات و خطاهایمان را تکرار می‌کردیم. آنها برنامه‌ها و سیاست‌های خود را منطبق با اوضاع کشورهای تنظیم می‌کردند. در عوض ما بدون در نظر گرفتن اوضاع کشورمان تقلید و دنباله‌روی می‌کردیم.

این بدین معنی است که ما منتظر نبوده‌ایم!

- اگر بخواهیم دقیق‌تر بشاهیم این (منظور عدم تحمل استقلال نظر بین احزاب کمونیست. م) تنها علت اساسی نبود... برای ریشه‌یابی پدیده و دنباله‌روی نباید در پی عامل دیگری - چون نازل بودن سطح تئوریک اعضای حزب - بود. در این زمینه باید بگوییم که سطح تئوریک نسل اول کمونیست‌ها پائین بود... علت جذب تعداد کثیری از افراد به کمونیسم و احزاب کمونیستی، بیشتر از شیفته‌گی آنان به قدرت سیستم جوان شورایی در آن زمان ناشی می‌شد تا اعتقاد نظر و آشنایی آنها به فلسفه سوسیالیسم. ما (به اصول مارکسیسم - لنینیسم. م) ایمان آورده بودیم، بدون اینکه از تجربیات خود سود جست، ابتکار و نوآوری به‌کار بست باشیم... بدون اینکه شرایط ویژه کشورهای مختلف را در نظر بگیریم. اینگونه حالت انفعالی و دنباله‌روی سبب شد که مقولاتی مورد پذیرش قرار گیرند که بخاطر نامربوط بودنشان با شرایط کشور ما یا می‌بایست مورد تجدیدنظر قرار گیرند یا اینکه متناسب با وضع داخلی‌مان از آنها بهره‌جویی شود. در این مورد، مثلا می‌توان از شعار دیکتاتوری پرولتاریا نام برد. این شعار همیشه ورد زبانمان نبود... به‌دفعات متعدد و مناسبات مختلفی آنها

تکرار می‌کردیم... گویی مسئله یا مشکلی مهم‌تر از این برای ما مطرح نبود... به اجمال عرض کنم ما مرتکب خطای ولونتاریسم شده بودیم. یعنی اراده و خواست خود را بر اراتیک و واقعیت ترجیح می‌دادیم. خلاصه کلام: اکنون که ما در جریان تدارک کنکرده پنجم هستیم، ضروری است که بیشتر چیزها - و شاید همه چیزها - را دوباره ارزیابی کنیم... مقصود اینست که همه مسائل را مورد بحث و مطالعه قرار دهیم و خود را از قبل به این محدود نکنیم که چه چیز را می‌توان و چه چیزی را نمی‌توان بررسی نمود... بنابراین، ما وقتی می‌توانیم از آرمان رسیدن به جامعه سوسیالیستی و دمکراتیک - که بنظر جایگزینی جز این وجود ندارد - سخن بگوئیم که خود را از هرگونه قید و بندی رها ساخت و به شیوه‌ای بایست (یعنی تطبیق ارزیابی و سیاست ما با واقعیات عینی) تحلیل و عمل کنیم.

همه مخالفتان روفکرید که در داخل حزب مسئله،
 "نوسازی" هست، مرکزی بحث و گفتگو را تظلیل
 می‌دهد. بعنوان یک کمونیت برسایله ولادیمی که
 مدت درازی را در مغرب و رهبری حزب سرور
 کرده، فکر می‌کنید چه مسئله اساسی می‌تواند
 موضوع "نوسازی" قرار گیرد؟

- بنظر من مسئله بسیار مهم و جدی که بر دیگر امور اولویت دارد مسئله "دمکراسی" است. اگرچه در واقع بخاطر شرایط کنونی در عراق قادر به پیاده کردن دمکراسی درون حزبی به‌عنوان یک سیاست سراسری نیستیم. به‌رحال آنچه که حائز اهمیت است، این است که باید از تمام راه‌ها و روش‌های موجود تا آنجا که شرایط امکان آنرا فراهم می‌سازد برای پیاده کردن و گسترش دمکراسی درون حزبی بهره‌برداری شود. نباید اوضاع غیر دمکراتیک حاکم بر کشور، ما را از این امر مهم - یعنی اشاعه دمکراسی درون‌حزبی - بازدارد... این امکان برای ما که در هر شرایط خاص شکل معینی از دمکراسی را بیابیم، همواره وجود دارد... ما تا خود از اساس دمکراتیک نباشیم نمی‌توانیم از استقرار یک نظام دمکراتیک داد سخن بزنیم.

در اینجا ذکر این نکته را غیر ضروری نمی‌بینم که مسئله "نوسازی" نباید به‌عنوان یک امر موسمی، فنی و یا موقتی تلقی گردد... برعکس جریانی است مداوم و بی‌پایان که به‌کنگره پنجم ختم نمی‌شود... روندی است سراسری که تمام عرصه‌های پراتیک سیاسی و تئوریک حزب و افراد آنرا از رهبری تا اعضای ساده، در بر می‌گیرد.

در این شکی نیست که شرایط خارجی در پیرامون مسئله، "نوسازی" ظل اساسی را ایفا کرده، (منظور از شرایط خارجی، روند دگرگونسازی در فروروی سابق است. م) عواملی که جنبش کمونیستی و بطور کل تمام جهان شامه آن بودند... در این زمینه سؤال اساسی این است که چه ضمانت‌هایی وجود دارد که این فرآیند (روند نوسازی) در تمام حالات در ارضیات با حزبمان به‌گونگی درست و ریاضت‌آمیز خود را طی کند؟

- به نظر من گام نخستینی که در راه تحکیم و تثبیت جریان "نوسازی" باید برداشته شود این است که چنین جریانی به‌عنوان یکی از وظایف عمده حزب در اساسنامه حزبی قید گردد. لازم است که حل مشکل سانترالیزم دمکراتیک نبود دمکراسی درون‌حزبی، از جمله هدفهای کنگره برای تغییر اساسنامه حزب گردد. همچنین ضروری است که مبارزه در راه "نوسازی" و "دگرگونسازی" و تعمیق و گسترش آنها به‌تمام جوانب مختلف سازمانی، سیاسی و تئوریک حزبی و نیز آموزش و پرورش دمکراسی درون‌حزبی به یک وظیفه دائمی و مستمر تبدیل گردد.

اما در رابطه با رهبری و هیئت رهبری حزب، امیدوارم که در نظام درون‌حزبی سیستمی پیاده شود که پدیده‌های "انواندیشی، دگرگونسازی و

نوسازی" را به عناصر اصلی و دایمی ارکان سراسری حزبی تبدیل کند... تاکنید من بر این نکته ناشی از تجربه و تلخ گذشته است... تجربه‌ایکه حاکی از سوخ و ریشه‌گرفتن پدیده دنیابالهروی و تقلید کورکورانه در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و احزاب‌ها است... تجربه‌ایکه عواقب فاجیع اخیر را آفرید. مثال زنده برای این پدیده منحنی‌موضوع مقام دبیرکلی حزب است. دبیرکل اصولا عوض نمی‌شد مگر اینکه می‌مرد یا اینکه به دلایلی عزل می‌شد... نداشتن مقام دبیرکلی بمعنی آن بود که کسی نمی‌توانست نقشی تعیین‌کننده در حزب داشته باشد... خلاصه کنم، اینگونه پدیده‌های منحنی باعث شد که رقابت‌سال میان اعضای هیئت رهبری برای احراز چنین مقامی از بین برود.

من همیشه‌تان اشاره کردید که از مسائل مطرحه در اسناد تدارکاتی گذر کردیم، پنجم موضوع تغییر نام حزب است. گروهی که بر این باورند آن را نه به علت تلافی نسبت روسیالیستی بلکه به دلیل مرحله‌رفده سیاسی و تضادهای عراقی پیشنهاد می‌کنند. به نظر آنان موضوع بنانهادن جامعه روسیالیستی و متعالب آن جامعه کمونیستی اهدافی بسیار دور هستند که می‌توانند از آنها برای کلوری چون عراق

اکنون می‌مورد است. آنچه عراقی در حال حاضر بدان نیاز دارد رهایی از دیکتاتوری و استقرار یک نظام دمکراتیک است که تعلق آن به نوبه خود به مدت زمان درازی احتیاج دارد. ضرورت دستیابی به این هدف وجود جنبش دمکراتیک گسترده و نیرومند است که بتواند مسئولیت پایه‌گذاری و تثبیت سن و ارزشهای دمکراتیک را در زندگی اجتماعی و سیاسی مردم بدوش بگیرد. لذا، این گروه به این نتیجه‌گیری می‌رسد که اگر قرار باشد که کمونیستها و دیگر دمکراتهای عراق به تشکیل و ایجاد یک جنبش گسترده و فکلی موفق شوند باید همراهِ با آن یک نام مناسب با مرحله جنبش برای حزب انتخاب بکنند. نظر شما را چه به این پیشنهاد و نظریه چیست؟

- اصولا مسئله تغییر نام حزب را غیرممکن نمی‌دانم چنانچه تغییر نام حزب، حزب را در راه انجام وظایف ملی‌اش بهتر یاری کند و یا در عراق کمک کند در اینصورت چرا نه؟ با طرح تغییر اسم حزب موافقم. بر حسب تضادها، این موضوع در گردهمایی کمیته مرکزی که جهت تهیه و تدارک اسناد گذر کردیم برای بحث و بررسی تشکیل شده بود مطرح گردید. منتها آن جلسه تسامیل چندان

زیادی نسبت به طرح آن در کنگره نشان نداد (ولی اینکه بعداً بحث پیرامون آن اوج گرفت) و به این نتایج رسید که در حال حاضر نباید به مسائل عاجل و اساسی‌تری اهمیت داد. از جمله موارد حاضر اهمیت، موضوع طرح برنامه حداقل حزب بود که شامل دو بخش است: بخش قبل از سرنگونی رژیم و بخش بعد از سرنگونی آن... تمام مساعی پیرامون این امر متمرکز شده بود که این برنامه نباید واقع‌بینانه باشد و آرزوها و هدف‌های خلقمان را که همان‌هایی از دیکتاتوری و برقراری یک نظام دمکراتیک است منعکس نماید... ضمناً بر این نکته بسیار ضروری تأکید شد که حزب نباید سیمای راستین و هدف نهایی خود را که همانا استقرار یک سیستم سوسیالیستی و دمکراتیک انسانی است پنهان نماید. در اینجا بی‌مناسبت نمودیم که به کنگره اول حزب که در سال ۱۹۴۵ برگزار گردید اشاره کنیم. در آن کنگره بدون اینکه به شرایط ویژه عراق توجهی شود یا اینکه موضوع هدف‌های دور و نزدیک مورد بررسی دقیق قرار گیرند به ذکر این نکته اکتفا شد که هدف‌های حزب کمونیست عراق همانند هدف‌های نزدیک و دور دیگر احزاب کمونیست جهان می‌باشد. این مسئله باعث شد که حزب وظایف ملی و دمکراتیک را به‌طور عام تحلیل و تفسیر کنند، بی‌آنکه شرایط انطباقشان را با عراق حل و ویژه عراق مورد بررسی دقیق قرار دهد. البته

در اینجا باید بگویم که اسناد و مدارکی که اکنون برای بررسی، بحث و ارزیابی جهت کنگره تهیه شده‌اند، توجه قابل‌ملاحظه‌ای به این وظایف کرده‌اند. منتها این‌بار تأکید و تکیه به آلترناتیو سوسیالیسم از زاویه دیگر - به‌ویژه با توجه به شرایط غالب در عراق - شده است.

موضوع مهم دیگری که می‌خواهم بگویم این است که نام حزب هیچگونه مقارنت یا رابطه‌ای با آن اقدامات منافی که احزاب کمونیست و ویژه احزاب حاکم مرتکب شدند ندارد. آری، حزب در تاریخ زندگی‌اش مرتکب اشتباهات بزرگی شد... حتی دست به اقدامات نادرست زد... ولی این اقدامات هر اندازه هم نادرست یا بزرگ باشند، نمی‌توان آن‌ها را با نقش درخشانی که حزب در مبارزات میهنی‌اش ایفا کرد قابل‌مقایسه دانست. قربانی‌های گرانقدری که حزب در راه استقلال، آزادی، پیشرفت اجتماعی - اقتصادی و دمکراسی به پیشگاه خلق اهداء کرد گواه زنده این مدعا است. حقیقت امر این است که ما مستقیم که اغلب توده‌های حزبی نسبت به نامی که در آن و از طریق آن هدف و آرمان خود را شناخته و برای آن مبارزه می‌کنند، دل‌بستگی و وابستگی شدیدی دارند. بهر ترتیب این مربوط به خود کنگره است که تصمیم‌گیری نام را نکه دارد یا اینکه تغییر دهد.

موادش را که جنبش کمونیستی در چند سال اخیر
شاهد آن بود، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

- آنچه که رخ داد یک فاجعه بزرگ و غم‌انگیز
بود. بنظر من آنچه ضرورت دارد این است که همه و
بخصوص صاحبان اندیشه و نظریه‌پردازان، منتشا
چنین رویدادهایی را جستجو و علت‌یابی کرده و
نتایج ضروری را از آن بگیرند. در این رابطه ما می‌توانیم
به یک گرایش اشاره کنیم... طبق این گرایش تمام
آنچه انتقاد نشانی از دسیسه‌های جاسوسان،
عوامل ضدسوسیالیسم و بطور کلی توطئه‌های امپریالیسم-
لیستی است. ضمن اینکه وجود و نقش چنین عواملی
را نمی‌توان از نظر دور داشت ولی نمی‌توان قبول
کرد که چنین عامل خارجی اسباب‌فروپاشی نظام سو-
سیالیستی را فراهم کرد. اینگونه دسیسه‌ها و تو-
طئه‌های امپریالیستی همیشه از پیش، از زمان قبل
و بعد از تشکیل اولین دولت سوسیالیستی وجود
داشته... من فکر می‌کنم که برای یافتن علت ضرور-
تهای سوسیالیسم نباید در پی عامل اساسی‌تری
گشت... بنظر من این عامل را می‌توان در آن پدیده‌ها
و جریانهای منفی یافت که در نهادها، سازمانها
(اعم از اجتماعی، سیاسی و اقتصادی) و دولت‌های
سوسیالیستی، بخصوص احزاب کمونیست آن کشورها
ریشه گرفته بودند. اینگونه علت‌یابی‌ها، بی-

تردید، نیاز به بررسی و پژوهش عمیق دارند. بدون
چنین غور و بررسی ژرفی، جنبش سوسیالیستی قادر
نخواهد بود به جلو حرکت نماید... در اینجا یک
نکته مهم را بیان کنم... علی‌رغم تمام این
پدیده‌های منفی، حوادث غم‌انگیز اخیر تاثیر
مثبتی بر ما داشتند... چونکه ما را نسبت به
اشتباهات و خطاهایمان آگاه کردند... اگرچه، با
کمال تأسف! این رویدادها نتوانستند بعضی از
ما را بیدار کنند... بعنوان مثال... اکنون که
سالگرد فاجعه هولناک اشغال کویت است، کم
نیستند از احزاب کمونیست منطقه عربی و جهان،
و همچنین از جنبش‌های آزادیبخش عربی، به ویژه
سازمانهای فلسطینی که برخلاف نظر و منافع مردم
عراق و حزب‌ها موضع گرفتند. من نمی‌دانم که اتحاد
چنین موضع نادرستی بیشتر بدلیل فراموشی بود که
فروپاشی نظام سوسیالیستی به بار آورد یا اینکه بیشتر
شاهان از داشتن گرایش‌های شدید نسبت به ساختارها
و قطب بندیهای پنهان است... اتحاد چنین موضعی
برای ما از هر چیز دیگری دردآورتر بود. در خلال
این قرن، برای نخستین بار است که نیروهای مترقی
علیه جنبش یک خلق ایستادگی می‌کنند: علیه پاسخ
رئی که خلق‌های عراق به اشغال‌کویت دادند، علیه
قیام شکوهمند ماه مارس. موضع برادران فلسطینی
در این میان بسیار دردآور است. علی‌رغم تجارب
ارزنده‌ای که آنان طی چندین دهه گذشته در مبارزه و

سیاست کسب کرده‌اند و علی‌رغم خیرگی که در سطح بین‌المللی بدست آورده‌اند، نسی‌دانم چرا چنین موضعی گرفتند؟ کسانی‌که برای آزادی میهن اشغال شده‌شان نمود می‌کنند چگونه می‌توانند از اشغال غیر قانونی یک کشور پشتیبانی کنند؟ ما بارها با آنها صحبت کردیم. با رهبریشان در این زمینه گفت‌وگو نمودیم. حتی به‌یاد دارم که طی دو نشست با رفقا جرج حبش و نایف حواته صحبت کردیم. برای آنها روشن کردیم که در شعارهایی که صدام حسین برای آزادی فلسطین می‌دهد و مقایسه‌ای که وی در این رابطه بین اشغال فلسطین و اشغال کویت می‌کند، خلوص نیت و صداقت وجود ندارد. به آنها هشدار دادیم که اقدام خطرناکی که صدام به آن دست زد اساساً محکوم به شکست بود و عواقبی جز نجاتی مرکبار برای خلق ما، خلق فلسطین و دیگر خلق‌های منطقه ببار نخواهد آورد... به آنها صمیمانه اعلام کردیم که در این بی‌مبوهه نقطه اسرائیل و اربابانش سود می‌برند. رقیبانه از آنان سؤال کردیم که چگونه جنبش "اپوزیسیون" خلق عراق را زیر پا می‌گذارند و خود سرانۀ موضعی می‌گیرند که مربوط به سرنواشت و آینه‌ده مردم عراق است، این‌در حالی‌است که ما در مورد مبارزه و سرنواشت مردم فلسطین همواره با مشورت آنها تصمیمی را گرفته یا سیاستی را اتخاذ می‌کردیم. من گمان نکنم سخنی خلاف حقیقت گفتن باشم اگر بگویم کسانی‌که چنین تصمیمی بگیرند نه

عقل‌درست دارند نه وجدان. و گرنه چگونه ممکن است یک دیکتاتور و آدمکش که هموطنانش را بیرحمانه قتل‌عام می‌کند ناکهان به امیدی برای آزادی، وحدت و ترقی ملتی دیگر بدل‌شود. واقعیت این است که اشغال و الحاق تجاوزگرانه کویت و بی‌مانه قراردادن آن برای اتحاد و همراهی با جنبش مردم فلسطین از زشت‌ترین و تبیح‌ترین مواردی است که تاکنون دیده و شنیده‌ام.

مخاطبان باید گفت که آنان (منظور فلسطینی‌ها) م) هنوز روی موهع سایلشان هستند و حتی هنوز به خلق و اپوزیسیون عراق بغاظر نیام و مبارز اشغال در جهت سرنگونی رژیم صدام نامزا سرکوبند.

- این خبری است بغایت درد آور. ما در اتخاذ مواضع و سیاست‌هایمان هیچوقت خواسته و آرمان مردم فلسطین را زیر پا نکذاشتیم و سعی هم نکردیم در امور داخلی‌شان مداخله بکنیم... به همین دلیل نمی‌توانیم بضمیم آنها چطور بخود اجازه دادند که در جهت مخالف عمل کنند؟

با رفع داخلی کشورمان برگردیم... خود نفس نما
و همچنین سایر رهبری حزب، تمولات اخیر و نیز
آینده اوضاع میهنمان را چگونه می‌بینید؟

- لزومی به تکرار این مطلب نمی‌بینم که شکاف عمیق بین مردم و رژیم وجود دارد... این حقیقت بسیار روشنی است که از زمانهای بسیار دور ثابت شده یا حداقل از زمان فاجعه "قادیسه" ... قیام شکوهمند ماه مارس اینرا بطور قطع تأیید کرد. این شکاف - شکاف بین مردم و رژیم خونخوار عراق - را نمی‌توان پر کرد... روند سرنگونی رژیم را نه تنها عامل مبارزات مردم تسریع می‌کند بلکه عواملی چون توسل خود رژیم به سیاست سرکوب و ترور در شدت بخشیدن به این شتاب، سهم بسزایی دارند. وجود مشکلات روزافزون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که اکنون سراسر عراق را فراگرفته گواهی بر این واقعیت روشن است که رژیم در حال احتضار با چنین سیاستهای ددمنشانه‌ای قادر به حل چنین معضلاتی نیست... تمام اینها به جریان فروپاشی نظام صدام شتاب می‌دهد... با این همه، چنین روشنی نمی‌تواند بخودی خود تحقق یابد... روند سرنگونی رژیم صدام فقط و فقط با اتحاد و شرکت فعال جنبش‌های اپوزیسیون و نیز نیروهای خلق صورت می‌گیرد.

علاوه بر آن عوامل سرنگونی رژیم ک شتاب آنها اشاره کردید، عواملی نیز وجود دارند که متقابلاً در جهت حذف منابع رژیم عمل می‌کنند. مثلاً می‌توان از موفع آمریکا که در حال حاضر تلفی اساسی را در منطقه ایضا می‌کند و با سرنگونی رژیم صدام و جایگزین کردن یک حکومت دمکراتیک مخالفت می‌کند نام برد... افزون بر این عواملی چون ضعف اپوزیسیون عراق و تفکات نیروهای مخالف رژیم به بنای رژیم کمک می‌کند.

- با آنکه عامل خارجی - بخاطر شرایطی که اکنون کشور ما در آن بسر می‌برد - نقشی بیش از پیش در تعیین سرنوشت کشورمان بخود اختصای داده، آن را نمی‌توان عامل تعیین کننده دانست. به نظر من اشتباه بزرگی خواهد بود چنانچه نقش این عامل را بیش از آنچه که هست برجسته کنیم... این درست است که می‌بایستی انکار بین‌المللی را در راستای آرمان‌های مردمی و به‌ویژه سرنگونی رژیم حاکم جلب کرد... اما این به‌تنهایی کافی نیست... اساسی‌تر - بین مسائل سرنگونی رژیم را جنبش درون کشور و انسجام و هماهنگی نیروهایش تشکیل می‌دهد. چنین امکان و موقعیتی برای انجام جنبش از سال گذشته برای ما فراهم شد، از زمانی که بخشی از اراضی عراق از زیر سلطه رژیم رها شدند... بنا

بر اخبار رسیده از منطقه جنوب کشور، این منطقه اکنون حالت غلبانی را می‌گذراند. اینها همه حاکی از وجود شرایط عینی سرنگونی رژیم است. متأسفانه آنچه نبودنش محسوس است، وجود عامل ذهنی، یعنی فقدان یک اپوزیسیون سازمان‌یافته است... اگر نیروی اپوزیسیون بتواند بخش اعظم اقدامات و فعالیت‌هایش را یکی کند، و در تدوین برنامه و اجرای موفق خود و اگر وزنه سنگین مبارزه‌اش را به داخل کشور معطوف نماید، در آن صورت می‌توان امیدوار به شکل گیری یک جنبش منسجم و وسیع توده‌ای در جنوب کشور بود که دامنه وسعتش به سایر مناطق کشور - از جمله بغداد - گسترش یابد. مشکل اساسی - همان‌گونه که شما به درستی اشاره کردید - در عدم اتحاد نیروهای اپوزیسیون نهفته است. نمونه بارز این مسئله، جنبه کردستان است که در اداره منطقه و بسیج و اتحاد نیروها کوتا - هر کرده و نباید به همین علت مورد انتقاد جدی قرار گیرد. جنبه کردستان باید بدانند که نبود اتحاد میان نیروهای مخالف رژیم نقطه ضعفی است که رژیم صدام همیشه برای آشفته کردن وضع کردستان از آن سود برده است. بنابراین این چنانچه جنبه بخواهد این‌گونه توطئه‌های رژیم را خنثی کند باید که در ایجاد و تشکیلات اتحاد نیروها گام‌های جدی بردارد.

آیا فکر می‌کنید که انتخابات پارلمانی در کردستان بتواند تلفش مثبتی در بهبود اوضاع کردستان، تکمیل جبهه کردستان و انجام نیروهای اپوزیسیون اینا کند؟

- می‌دانید که حزب ما در اتحاد تصمیم برگزاری چنین انتخاباتی که هدف اصلی‌اش تدارک و تکمیل شرایط لازم برای خودمختاری خلق کرد می‌باشد سهم ارزنده‌ای داشته است. ما در راه رسیدن به این آرمان تمام نیروی خود را بسیج می‌کنیم... منتقدان اینجا یک نگرانی هست... این نگرانی ناشی از این است که کار انتخاباتی ممکن است به یک‌نوع رقابت غیر اصولی و ناسالم منجر شود که اسباب تفرقه و اختلاف را فراهم سازد... خوشبختانه از این بابت باید نگران بود که اخیراً تحولات مثبتی رخ داده که احتمال وقوع اقدامات منفی را تضعیف می‌کند... اما در مورد تاثیر انتخابات در وضع عراق و نیروی اپوزیسیون باید بگوییم که جنبش کردستان بطور کلی در برخورد‌هایش با جنبش سراسری عراق، از خود بلوغ سیاسی شایسته‌ای نشان داد. شعارها و آرمان‌هایی را که جنبه کردستان مطرح می‌کند بطرز صحیحی راههای مشترک خلقهای عرب و کرد و دیگر اقلیت‌های ملی عراق را در راه تضمین خوشبختی و آینده کردستان و عراق بهم پیوند

می‌دهد... حتی شعار طرح شده فدرال (فدراتیو) با شعار استقرار نظام دموکراتیک در عراق، رابطه نزدیک دارد... به نظر من اگر جنبش خلق کرد به این راه ادامه دهد تقدیر و احترام قابل توجهی را از سوی مردم عراق، جهان عرب و بطور کلی سراسر جهان کسب خواهد کرد.

و آخرین پرسش ما: بعنوان یک کمونیست پرمابک و لادیمی از اعضای جوانتر حزب چه چیزی انتظار دارید؟

- حقیقت را بیخواهی انتظارات زیادی از نسل کنونی کمونیست‌ها دارم. من اینرا از نظر شرایط و موقعیتی که خود به گونه ای آنرا گذرانده‌ام، می‌گویم. برای مثال شخص من، زمانی که به حزب پیوستم تقریباً بیسواد بودم. سواد را در درون حزب و زندانها آموختم. از این نظر مشکل است خودم را با نسل جدیدی مقایسه کنم که از سنین کودکی تسهیلات آموزشی برایش فراهم بوده و تشریفات و مناسبات علمی بحد و نور در دسترس آن قرار داشته است. لذا انتظار اینرا ندارم که نسل جدید تجربه نسل قدیم را تکرار کنند. باید در باره نظرات و

روش‌های بسیاری که واقعبینیت زندگی نادرست بودن آنها را اثبات کرده است، تجدیدنظر کند. این خود، به مسئله بهره‌برداری از وقت و عامل زمان نیز کمک می‌کند. من روی عامل زمان انگشت می‌گذارم. بخاطر اینکه ما وقت زیادی، صرف مسائل بیپایان نمودیم.

کوتاه سخن: این نسل بخاطر امکانات فراوان مادی و فرهنگی‌اش، در تصدی امور مبارزه نیرومندتر و کارا تر از نسل‌ماست. به نظر من این نسل لیاقت پیشبرد وظایف حزبی را دارد. امیدوارم در این امر بسیار مهم موفق خود.

به نخل از نظر به سیاسی کشور یک کمیته مرکز حزب
کمونیست در آن سه شماره ۱۱ ماه نوامبر ۱۲
نویسنده "نیر نار دلورول" معروف به سیاست خارجی
هیئت سیاسی کمیته و مرکز حزب کمونیست در آنجا

اتحاد شوروی سابق و روسیه در راه اقتصاد بازار سرمایه داری

از اتحاد شوروی سابق چیزی جز ساختارهای روبرو نمانده است.
باقی نمانده است. در حالی که گذار به اقتصاد بازار
سرمایه داری زیر لوای "کمک" و "چپاول" جامعه کشورهای
مستقل" چیزی جز سقوط وحشتناک اوضاع اقتصادی، مالی
و اجتماعی بسیار نمی آورد.

به موجب آمارهای منتشره از طرف جامعه کشورهای
مستقل" (اتحاد شوروی سابق)، در آمد ملی در سال ۹۱ نسبت
به سال ۹۰ به میزان ۱۵ درصد کاهش یافته است. تولید
صنعتی که در سال ۹۰ به مقدار $۱/۲$ درصد تنزل یافته بود در
سال ۹۱، $۷/۸$ درصد و تولید کشاورزی ۷ درصد کاهش یافته است.
در طی سه ماهه اول سال ۹۲ در روسیه تولید صنعتی و نفت
هر یک ۱۳ درصد و مواد غذایی ۲۵ درصد نسبت به همین دوره

مسائل بین المللی

در سال ۹۱ سقوط کرده است. در مورد سایر سرمایه -
گذارها این رقم ۳۵ درصد یعنی ناپودی آنهاست. قیمت
کالاهای مصرفی وسطی ۴ ماه اول سال جاری ۷۴ درصد
افزایش یافته است. آمار ارائه شده از جانب روسها
بدون شک کاهش تولیدات و خصوصا محصولات کشاورزی را
کمتر از حد واقعی آن تخمین میزند اما دشواری اوضاع با
ارقام جدید آشکارتر می گردد، زیرا امثال کاهش تولیدات
کارخانه ای به میزان $۲/۲۷$ درصد در اوت ۹۲ نسبت به
اوت ۹۱ موبد این نظر است.

فرج و مرج اقتصادی

بجز بر خوردهای تومس و شر ایط جنگی که در بسیاری مناطق
خصوصا در ملد او و منطقه رتفناز حاکم است، عوامل متعدد -
دی در ضعف اقتصادی موجود نقش دارند.

جمهوریهای مختلف قویا وابسته به مبادلات دو جانبه
هستند. در سال ۸۸، روسیه فقط ۱۸ درصد تولید مادی
خالص خود را به سایر جمهوریها تحویل میداد در حالی که
برای این جمهوریها این رقم بین ۳۱ تا ۷۰ درصد بوده
است.

در نتیجه مبادلات بین جمهوریها به لحاظ اینکه هر
جمهوری تلاش میکند تولید اثری که خود بیاکمید آن مواجه
است ننگه دارد، کاهش یافته است. تعهداتی که همچنان
برقرار هستند کاهش یافته و توافقهای امضا شده کمتر

اجرامی شوند. بدنبال آن خالی شدن انبارها و عدم کفایت لوازم و تجهیزات در ریاضتی، صنایع را به استناد از بخش اندکی از ظرفیت تولیدی خود و امید آرد. کاهش تولیدات در صنایع فلزی و تاسیسات مکانیکی غیر نظامی مشهود می‌باشد. در روسیه تولید نفت که کاهش آن از سال ۸۴ آغاز شده بود از ۵۶۸ میلیون تن در آن سال به ۲۵۰ میلیون تن در سال ۹۱ رسیده است.

در اثر نامشخص بودن وضعیت آتی مالکیت سرزمین، سطح زمین زیر کشت کاسته شده که خود باعث کاهش تولیدات کشاورزی و کمبود شدید مواد اولیه مورد احتیاج صنایع غذایی کشاورزی گردیده است. در روسیه کمبود ۸ میلیون تن چغندر قند نسبت به آنچه که پیش بینی شده بود، تولید شکر را بجای ۷/۵ میلیون تن به ۴ میلیون تن محدود ساخته است. کم شدن فروش محصولات کشاورزی به سازمان‌های دولتی اتحاد شوروی سابق، بار شد مبادلات پایاپای و اختکار کالا به امید افزایش قیمت‌ها، شدت یافته است. علیرغم اینکه مکانیسم‌های مادی باز ارباد شوری پیاده می‌شوند، این سازمان‌ها نیز دیگر بخش مهمی از توزیع تولیدات را تحت اختیار ندارند. دادوستد (مبادله پایاپای) بین‌مؤسسات و جمهوریها عمومیت یافته است. بجز آن در مورد اختتام دید می‌شود. در روسیه بجای بیش از یک سوم تولیدات صنعتی در سال ۹۱، به تولید کنندگان آن مورد اخت‌نشد است. عدم مورد اخت‌های سنگین یادیر کرد در مورد اخت‌نقش تعدیل کنند را بین توزیع کنند و تولید کنند، رکالاهای غیر قابل رقابت و بی-

استفاده باز می‌کنند.

برای ترمز سیر صعودی کسری بودجه و محصول سالهای اخیر که از سال ۹۱ به شکل قابل ملاحظه ای شدت یافته، جامعه کشورهای مستقل نیز از سرمایه گذار بهار کاسته و به چاپ بدون پشتوانه اسکناس متوسل شده است. در سال ۹۱ حجم پول در گردش نسبت به سال ۹۰، ۴/۸ بر افزایش داشته است. نتیجه پشاین آمدن ارزش داخلی و خارجی پول اجتناب از روبل و ترجیح دادن ارز خارجی و رشد مبادلات کالایی می‌باشد.

روابط اقتصادی و مالی اتحاد شوروی سابق با خارج عمیقاً صدمه دیده و ضایع شده است. در سال ۹۱ بدهی خارجی به حدود ۷۰ میلیارد دلار رسید. این مبلغ چنانچه با توجه به قدرت اقتصادی اتحاد شوروی سابق در نظر گرفته شود زیاده از حد نیست اما وقتی نگرانی آور خواهد بود که در اثر کاهش تدریجی تو از نپروداخت‌ها، جامعه کشورهای مستقل دیگر قادر به پرداخت اقساط آن نمی‌باشد. در سال ۹۱ تو از نپروداخت‌های مثبت داشت در صورتیکه هم اکنون متحمل کاهش صادرات به میزان ۳۳ درصد و واردات ۴۴ درصد و نتیجه آن تغییر شدید منفی مبادلات خارجی بجز اقتصاد داخلی است. این ارقام هم قطعی نبوده و بدنبال از هم گسیختگی که در ماههای اول سال ۹۲ با افزایش واردات و کاهش جدید صادرات پدید آمد، مثبت شده اند.

زورمداری سازمان جهانی پول و کمک غرب

گذارد به اقتصاد باز اردر این شرایطی که عمل میکنند به هیچوجه نیازهای مدرن نیز کردن و بازسازی سیستم اقتصادی گذشته را بر آورده نکرده و برعکس بفرنجی‌های جدیدی پدید آورده است که آینده را اقتصادی "جامعه کشورهای مستقل" و خلقهای آنها را در مقابل ثروتمندترین کشورهای سرمایه داری و سازمانهای بین‌المللی وابسته به آنان به گرو می‌گذارد.

"کمک‌های" داده شده به "جامعه کشورهای مستقل" بنظر می‌رسد که قابل ملاحظه‌تر از مبالغی است که گهگاه اعلام می‌شود. در حالیکه این بعنوان سرمایه‌های جدید نیست و کمکهای بهر دوستانه و محدود با تبلیغات رسانه‌های گرو و همی بشکل افراق آمیزی می‌زرگ جلوه داده می‌شوند (مانند ارسال محموله‌های ماهی باهو ایپماهای نیروی هوایی آمریکا در اوایل سال جاری).

جفری ساچس (Jaffrey Sachs) که عملیات "معالجه شوک" را در لهستان هدایت کرد و اکنون نیز مشاور یکتا است می‌باشد، طی مقاله ای در واشنگتن پست در مه ۹۱ پیش بینی کرد که "جامعه کشورهای مستقل" طی پنج سال به کمک سالانه ای معادل ۳۰ میلیارد دلار نیاز دارد و مشارکت آمریکا تا ۳ میلیارد دلار یعنی بنا به اظهارات "ساچس" بر اثر یک درصد بودجه و نظامی سالانه آمریکا می‌تواند باشد. بدین ترتیب از سال ۹۰ کمک اعطاء شده به جامعه کشورهای

مستقل به میزان ۵۳ میلیارد دلار و بشرح زیر بوده است: آلمان ۶۰ درصد، ایتالیا ۱۰/۵ درصد، آمریکا ۸/۷ درصد، ژاپن ۶/۳ درصد و فرانسه ۴ درصد. کمکهای غذاشی، دارو و تکنیکی فقط ۵ درصد این مبلغ را شامل می‌شود. بیک بخشی به شکل مشارکت آلمان در هزینه اقامت و خروج ارتش سرخ سابق از شرق آلمان و تجدید تاسیس اعتبار طلبهای این کشور از اتحاد شوروی سابق بوده و بقیه با عملیات تاسیس اعتبار بازرگانی و سرمایه‌گذاری که باید بیاید اخذ بهره و باشرایط مطلوب بازپرداخت شوند می‌باشد. بعلاوه، این ۵۳ میلیارد دلار تنها شامل تمام اعلام کمک‌ها و اعتبارهاست و در پول نقد و اعتبار ۲۲ میلیارد دلاری به روسیه که توسط هفت کشور صنعتی دنیا در تاریخ ۲۸ آوریل ۹۲ تصویب شد و این نیز در بر می‌گیرد.

این "کمک" آخر نیز باید در حد و اقصای ارزشیابی شود. این "کمک" شامل ۱۱ میلیارد دلار به شکل اعتبار طی سالهای ۹۰ و ۹۱ در از سیاست کار با چند مبنی بر عدم حمایت از اروپای شرقی و پذیرفتن وحدت دو آلمان، ۲/۵ میلیارد دلار بخاطر تعویق بازپرداخت وام‌های گذشته و اتحاد شوروی سابق و ۴/۵ میلیارد دلار به شکل منابع مالی ایجاد شده توسط سازمانهای جهانی پول است. پس این ۱۸ میلیارد دلار هیچ‌بپایه جدیدی نخواهد داشت. ۶ میلیارد دلار دیگر نیز باید صرف ایجاد یک پایه مالی برای تعمیمیت روبلو و البته تحت کنترل سازمان جهانی پول بشود، که تا کنون از آن خبری نیست.

و اریز کردن این مبلغ بطنی به نیازهای واقعی و عاجل اقتصادیند ارد، بلکه و ایست به اینست که روسیه سیاست الماکرو و اکتونومیک قابل اعتباری از اپیش ببرد به بیان دیگر باید سیاست مالیاتی شدید و عشن سازمان جهانی پول و بانک جهانی که روسیه به عضویت آن در آمده، در پیش گرفت و رفرمهای آغاز شده را ایجادیت و شدت داده دهد. رهوس این سیاست و رفرمهای آن در گزارش مشترک سازمان جهانی پول، بانک جهانی و سازمان همکاری و رشد اقتصادی که در اوایل سال ۹۱ منتشر گردیده تشریح شده است.

استراتژی توسعه شده، در مرحله انتقالی، صریحاً محور آزادسازی قیمت‌ها و خصوصی کردن کارخانه‌ها تکیه دارد و ضوابط اقتصادی را از طریق سیاست مالیاتی عشن امکان پذیر می‌داند. کسری بودجه هم باید از طریق حذف انواع سوبسیدها، محدودیت انواع هزینه‌های عام - المنفعه و یوقراری یک سیستم مالیاتی که مالیات را بر قیمت مصرف می‌بندد، کاهش یابد. سیاست پولی باید اضافه رتندینگی خانوادها و موسسات را جذب نماید و سیاست محدود کرد افزایش حقوقها و محدود ساختن اعتبار موسسات را در پیش گیرد. رفرم قیمت‌ها باید با آزادی کامل آن و همراه با قطع سوبسیدها بطوریکه تنها توانین بازار سطح قیمت‌ها را تعیین کنند انجام گردد.

این اقدامات مشابه همان است که سازمان جهانی پول در کشورهای آمریکای لاتین تاکنون پیاده کرده تا این کشور هابه موازانه مثبت بازار گانی که به آنها امکان پرداخت

و امهایشان را می‌دهد دست یابند. این سیاست اثراتی جز غیر صنعتی شدن در جریان سالهای ۸۰، سقوط سرمایه‌گذار بیهای تولیدی، تورم شدید، ضرار سرمایه‌ها به طوریکه خروج ارز وسیعاً بیشتر از ورود آن می‌باشد، قوی شدن بخش مالی اقتصاد و رشد فقر به اشکال مختلف در برنده شده است.

کوتاه سخن، یلسین نتوانسته است بی شکل قاطع و با آهنگ دلخواه سازمان جهانی پول، "معالجه شوک" را اجرا کند. مقاومت مردم و تزلزل‌های موجود در درون شوراهوزیران، او را به تعدیل سیاستی وادشته است. اولین اقدامات جزو عظیم تر کردن محسوس شرایط زندگی مردم چیزی به همراه نداشته است. آزادگذاشتن اغلب قیمت‌ها در تاریخ ۲ ژانویه ۹۲ باعث شد که قیمت‌ها ۵ تا ۱۰ برابر افزایش یابند. قیمت عمده‌فروشی نیز افزایش مشابهی داشته است و این مشکلات موسسات را افزون می‌کند. دو برابر شدن بهای مواد انرژی‌ها از سپتامبر ۹۲ که پیش در آمد افزایش سایر قیمت‌ها شد باز هم اوضاع اقتصادی - اجتماعی را آشفته تر ساخت.

و آزادی اقتصادی بخش خصوصی و انباشت جدید سرمایه

آزادسازی قیمت‌ها، گزار به اقتصاد بازار یعنی اقتصاد سرمایه‌داری را فراهم می‌کند. خصوصی کردن وسایل تولید، اعتبار و مبادلات، سرمایه‌های مالی - خصوصی را

(که املا کفایت مرحله کنونی را نمی‌دهند) به شراکت می‌طلبند.

در آغاز سال ۹۱ اقتصاد ایران مبلغ سرمایه‌های ثابت را بر این مجموعه اتحاد شوروی بی‌بالغ بر ۲۸۰۰ میلیارد روبل بر آورد می‌کردند و از این اهالی به ۸۰ میلیارد روبل یعنی کمتر از ۳ درصد ارزش سرمایه‌های ثابت می‌رسید. همچنین اقدامات متعدد انتظامی در دست اجرا است تا سیستم مالکیت و مدیریت دولت را اصلاح کرده و اصول سوددهی سرمایه‌داری را ایجاد کنند.

در روسیه برنامه عمومی کردن از بازار کانی خدمات پایه هر چه گذارند این مؤسسات این بخش‌ها آغاز شد. این راه حل مناسب حال مؤسسات کوچک، کسبه و پیشه‌وران است و بیشتر مورد توجه افرادی قرار می‌گیرد که پس‌انداز کوچکی دارند و تمایلی هم به تاجر شدن ندارند. مرحله جدید مربوط به عمومی کردن مؤسسات بزرگ از اول اکتبر ۹۲ با توزیع اموال اکثر مؤسسات دولتی به شکل "این" و "ب" ارزش رسمی ۱۰۰۰۰ روبل که امکان تصاحب سهام این مؤسسات را پس از تغییر آن‌ها به شرکت‌های سهامی از اول ژانویه ۹۳ می‌دهد، آغاز شده است.

در نهایت این "این" ها وسیله یکپارچه و متمرکز سرمایه خواهند شد زیرا اکثر حقوق بگیران در فروش مجدد اوراقشان، وسیله‌ای برای به تعویق انداختن سقوط و حشمتناک سطح زندگی‌شان می‌بینند.

این راه حل هم چنانچه به از بین رفتن مؤسسات دولتی منتهی شود، مشکل نیاز به جذب عظیم سرمایه‌های داخلی و

خارجی را می‌گذارد از یک اقتصاد سوسیالیستی دولتی به سرمایه‌داری بر آورده نمی‌کند.

در عرصه داخلی، انباشت بدوی سرمایه مطابق با شرایطی که مارکس بر او برده جامعه سرمایه‌داری تحلیل کرده صورت نمی‌گیرد. گذار به اقتصاد سرمایه‌داری از طریق انباشت سرمایه‌های تجاری و با آزادسازی نیروی کار و جذب آن از دهات و پیشه‌ور آن صورت گرفت.

در اتحاد شوروی سابق، سرمایه و تولید وجود است، هر چند که نباید از نظر تکنولوژی یکی عمیق‌تر از دیگری باشد. مشکل تبدیل مالکیت دولتی به یک سرمایه و خصوصی است. از سوی دیگر نیروی کار مزد بگیر حتی اگر که لازم باشد از لحاظ حرفه‌ای از نو آموزش داده شود، وجود دارد. برعکس، انباشت بدوی سرمایه در حال حاضر در "جامعه کشورهای مستقل" همانند مرحله رشد سرمایه‌داری در بطن روابط تجاری و توزیع شکل می‌گیرد. با و عظیم تر شدن اوضاع اقتصادی و کمبودهای سالهای ۸۰، یک اقتصاد موازی با ایجاد گروه‌های مالی پنهانی و در ارتباط با یک بخش از دولت مردان که از اقدامات تعدیل‌کننده متعذر در قوانین تجارت خارجی به نفع خود استفاده می‌کرد، رشد نمود.

از سال ۹۱ این پدیده توسعه قابل توجهی یافت. کمبودها و نایابی اجناس و نایابی سیستم توزیع متمرکز، خلاصی بوجود آورد که در آن انواع واسطه‌ها خود را اجا داده و بورس اجناس ایجاد کرده‌اند که در آن از جوراب تا راکتور اتمی به فروش می‌رسد. مشکل می‌توان عنصر

مانند بسیاری، تاجرها و دلال را از هم تمیز داد زیرا اغلب، بیپوده است که بخواهیم حدود مرز بین قانونی و غیر قانونی را تعیین کنیم. تنهایی این دلیل ساده که قوانین جاری عموماً برای اقتصاد بازار وضع نشده اند و سیستم قضایی جدید هم هنوز در دوران جنینی بسر می‌برد. جانیان فتادن بازار به لحاظ بفرنجی‌های موجود آمده در اثر ناپایی اجناس - سازمان‌یافته یا سازمان‌نیافته - باعث رشد معاملات انصار گسیخته سود جو پانته شده که در پی آن اثر و تمند های جدید زاده می‌شوند.

ستر لینگتن رئیس باشگاه جوانان میلیونیتر (یکی از سازمانهای جدید کار فرمایان) با ایجاد اولین بورس با سرمایه‌های خصوصی، اولین میلیونیرویل خود را ظرف ۴ ماه بدست آورده است.

روی پیرانه‌های سیستم مدیریت سوور و کرانیک گذشته، یک سرمایه داری لگام گسیخته شبیه به آنچه که مارکس و انگلس متوانسته اند در عصر خود تشریح نمایند در آمد در طرح اقتصاد عمومی، بایرود اشتهای مهم از در آمد توده مردم، انباشت سرمایه مقدم شناخته شده است. کاهش ارزش واقعی حقوقها نیروی کار بسیار ارزانی فراهم کرده است. با تعطیل مؤسساتی که تشخیص داده می‌شود سود نمی‌دهند و کاهش تعداد پیر سنل در سایر مؤسسات یک "ارتش صنعتی ذخیره" بوجود می‌آید. در پایان سال ۹۱ تنها به آمار رسمی فقط کمی بیش از یک میلیونیون متقاضی کار وجود داشت اما حتی اگر تعداد واقعی بیکاران بالاتر هم باشد، باز نسبت به گسترشی که در آینده پیدا

خواهد کرد، ناچیز می‌باشد زیرا هنوز آن دگرگونی سازی مورد نظر سازمان جهانی پول به اجر ادر نیامده است.

بر اساس گزارش آتالی (سازمان آمار اروپایی)، اروپای شرقی را بیکاری ۵۰ میلیون نفری تهدید می‌کند. باو غامت بجران در اتحاد شوروی سابق خدمات اجتماعی متنزل می‌یافتند اما اکنون در حال نابودی هستند و از آن بدون شک چیزی جز یک حد اقل ناچیز با تبدیل آن به سیستم مددکاری به محروم ترین اثر ادباقی نخواهد ماند. محدودیت‌های بودجه ای نه تنها بعبود ان هدف فوری کاهش کسری بودجه بلکه همچنین رفع مسئولیت و نقض تعهدات دولت به زیان خدمات اجتماعی - که هم اکنون نیز اثرات این این سیاست در آن احساس می‌شود - را در نظر دارند.

سازمان بهداشت جهانی و یونیسف در گزارش منتشره در ماه مارس ۹۲ اعلام کردند که بیماری‌های ویژه و کشور - های جهان سوم مانند عفونت حاد دستگاه تنفسی، اسهال و فقر غذا ای در اتحاد شوروی سابق شایع شده و خصوصاً وضع در جمهوریهای آسیای مرکزی و خیم می‌باشد.

در جستجوی سوددهی مالی مؤسسات، خدمات جنسی آنها با ویژگی اجتماعی (رفاهی) به حراج گذاشته می‌شود. این مؤسسات با امکانات رفاهی خود مانند رستوران، آسای - یگاهها و ... تاکنون به اندازه بسیار زیادی به کارکنان خود امکان تحمل مشکلات ناشی از افزایش قیمتها را داده اند و این خود بییانگر وضع اسفناک اقشاری از جمعیت مانند باز نشستگان که به مؤسسه ای وابسته نیستند می‌باشد. در بر این نیاز عظیم به سرمایه، امید بزرگ حاکمان

ضلعی جذب گسترده سرمایه‌های خارجی است. مجموع سرمایه‌های داخلی موجود در دست تجار همچنان ناکافی است و بیاری همراهی کامل در خصوصی کردن مؤسسات بزرگ را ندارد.

میلیون‌های جدید راه سرمایه‌گذاریهای مالی را ترجیح داده و سرمایه‌های خود را در خارج نگه‌می‌دارند و این بطریقی باعث برهم زدن توازن نیروی اجتماعی کشور - های مستقل و افزایش وابستگی آن به کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و سازمانهای مالی بین‌المللی، که آنها در اختیار دارند، می‌شود.

نابودی اقتصاد و برقراری مناطق نفوذ

با وجود سرمایه‌گذاریهای مشترک دولت و سرمایه‌داران خصوصی در چندین شرکت مختلط، عجله‌ای از جانب سرمایه‌داران خارجی بر سرمایه‌گذاری در شوروی سابق مشاهده نمی‌شود. پیشنهاد ارائه شده از جانب یلنتین در جریان ملاقات سران هفت کشور صنعتی بزرگ در نیادرمونیک در ماه ژوئیه مبتنی بر معاوضه بدهی‌ها در برابر دارایی‌های روسیه مورد توجه قرار نگرفت. در واقع کشورهای غربی خواهان کنترل بیرویه و انتقال در شرق و تسلط سلطه خود هستند. هدف کشورهای بزرگ سرمایه‌داری احیای آن شکل از اقتصاد سرمایه‌داری نیست که با آمریکا، آلمان و ژاپن بر رقابت بیروازد. منافع آنها ایجاب می‌کند که اساس

سیستم تولیدی اتحاد شوروی سابق را نابود سازند و نه این که بخشهایی را که در غرب بر ای بازسازی مطلوب واقع شده - اند مدرن نیز نکنند. بر ای اینکه شرکتهای فراملیتی در فضای آزادی که منبع سود سرشار می‌باشد وارد عمل شوند منتظر شرایط سیاسی باثبات‌تری هستند. با این وجود چپ‌اول منابع اتحاد شوروی سابق خالی از رقابت بین‌کشوری - های مختلف سرمایه‌داری نخواهد بود.

ایالات متحده نگران از احتمال دست‌یابی چند جمهوری از "جامعه کشورهای مستقل" به سلاح هسته‌ای که کنترل جهانی‌رو را خدشه‌دار می‌سازد، در پیار پیار کردن جامعه و کشورهای مستقل، ضمانتی علیه تولید دوباره یک قدرت بزرگ رقیب می‌بینند.

ژاپن که کمتر به بخش غربی "جامعه کشورهای مستقل" نفوذ دارد به شرکتهای سیبری چشم دوخته، بدون تردید نسبت به تمایلات استقلال طلبانه اقتصادی و خودمختاری سیاسی که در این منطقه اسیر از می‌شود بی‌تفاوت نمی‌باشد. هر چند هم که روابط اقتصادی به لحاظ اختلافات سر جزایر "کوریل" محدود شده باشند، گروه "میتسویی" از تصمیم خود مبتنی بر ایجاد یک کنسرسیوم با دو شرکت آمریکایی دیگر جهت استخراج منابع عظیم نفت و گازی که در جزیره، ساخالین قرار دارد، صراحتاً نظر نمی‌کند.

فرانسه هم عقب نمانده است و شرکت نفتی توتال قرار دادی جهت شراکت در تولیدات سه حوزه نفتی در در غرب اورال نزدیک حلقه شمالی و الفاکوتان نیز قرار دادی با همین مضمون با قزاقستان امضا کرده‌اند.

آلمان سهم خود را از نقش درجه اول و تعیین‌کننده‌ای که در بازار گاشی پیش از این بدست آورده و با وحدت دو آلمان هم بیشتر شده برده است. صادرات آلمان در طی دهه گذشته نقش درجه اول را میان کشورهای عضو "سازمان همکاری و رشد اقتصادی" به خود اختصاص داده و بسیار جلوتر از دیگر کشورها قرار گرفته است. صادرات آمریکایی ۹ ماه اول سال ۹۱ فقط ۳۰/۷ درصد حجم صادرات آلمان فریبی بوده است. این میزان در سال ۹۰، ۴۸/۳ درصد را شامل می‌شده است. این نسبت‌ها برای ژاپن ۲۰/۴ درصد، ایتالیا ۲۰ درصد و فرانسه ۱۴/۳ درصد می‌باشد.

رشد مبادلات به خودی‌خود منفی نیست اما ورطه و وابستگی که جمهوریهای اتحاد شوروی سابق در آن گرفتارند آنها را بدون تردید بسوی پذیرش قرار ادعاشی که منافع آنها را تامین نمی‌کند مجبور می‌کند و این در حالیست که احیای اقتصاد آنها نیازمند همکاریهای دو جانبه و مبادلاته (بیاو و متقابل) می‌باشد. در حال حاضر تشکیل مناطق نفوذ تحت پوشش همکاریهای اقتصادی که در واقع به از هم گسیختگی اقتصادی "جامعه کشورهای مستقل" بیاری می‌رسانند برجسته می‌شود.

وزیر امور خارجه ردانمارک و هانس دیتربیش کنفر (وزیر خارجه سابق آلمان) نظریه "بنیانگذاری" شورای بالنتیک را برای اولین بار مطرح ساختند. این شورا در تاریخ ۶ مارس ۹۲ با شرکت ۹ کشور کرانه دریای بالنتیک (از جمله روسیه) و نروژ با هدف تحکیم همکاری‌هایشان تشکیل شد.

در آغاز ماه فوریه، ۶ کشور حوزه دریای سیاه (روسیه، اوکراین، مولداوی، بلغارستان، رومانی و گرجستان) به‌علاوه آذربایجان و ارمنستان نخستین با ترکیه برقرار کردند تا یک منطقه به‌بازار مشترک و همکاری بهای منطقه‌ای ایجاد کنند.

سازمان همکاریهای اقتصادی که در سال ۸۵ توسط ایران، ترکیه و پاکستان تشکیل شد، تا آذربایجان، ازبکستان و ترکمنستان گسترش یافته و سایر جمهوریهای آسیای مرکزی نیز کاندیدای عضویت در آن هستند. در اینجا نیز هدف ایجاد یک بازار مشترک است. ولی در عین حال این یک منطقه متقابل رقابتی اقتصادی - سیاسی ترکیه و ایران هم هست که در شرایط بین‌المللی جدید در آرزوی متبديل شدن به قدرتهای منطقه‌ای بزرگ می‌برند.

چپاول پتانسیل علمی

پتانسیل علمی اتحاد شوروی سابق مورد دستبرد سازمان‌یافته قرار گرفته است. انستیتوهای تحقیقات علمی بخصوص از مضیقه مالی رنج می‌برند. منسربین از نابودی کامل علوم شوروی بزیان "جامعه کشورهای مستقل" و به طریقی جامعه علمی بین‌المللی صحبت می‌کنند. در ایران این وضعیت محققان بسیاری به فربروی می‌آورد. تشنه‌دار روسیه تعداد دانشمندان، از ۱۳۸۵۰۰۰ نفر (از آنجمله ۱۶۰۰۰۰ محقق طراز اول) در سال ۸۹، به

۱۲۲۷۰۰۰ نفر (از آنجمله ۱۴۰۰۰۰ محقق‌تر از اول) در اول ژانویه ۹۱ کاهش یافت است. تعداد آنهایی که برای کار به ایالات متحده رفته‌اند ۳۰۰۰۰ نفر برآورد می‌شود. در سال ۹۱ تعداد ۳۰۰۰ نفر به آلمان فرسی و ۶۰۰ نفر به فرانسه آمده‌اند. بقیه نیز با قراردادهای پیشنهادی کشورهای جهان سوم، بیسوی آنها جذب شده‌اند. به این قراردادها باید "قرارداد اعلی‌مغزها" را نیز که عبارت است از تبدیل دانشمندان به تجار و نیامدیر موسسات عمومی، یعنی مشاغل که در این دوران به مراتب بر درآمد تر هستند، بیافزاییم.

ریودن دانشمندی که در انستیتوهای باقی مانده‌اند ر سازمان‌دهی شده است. دولت‌های ایالات متحده، آلمان و "جامعه کشورهای مستقل" در تاریخ ۱۷ فوریه ۹۲ بیانیه‌ای که متعاقباً این جامعه کشورهای اروپا هم به آن پیوستند، منتشر کردند. این بیانیه روی پروژ ۲۰ تاسیس یک مرکز بین‌المللی علوم و تکنیک به قصد تصاحب دانشمندان و مهندسان اتحاد شوروی سابق در محل و استناد از آنها درون مجتمع‌های نظامی - صنعتی تاکید دارد. در واقع این‌ها یکی از تصاحب تحقیقات پیشرفته در زمینه غیر نظامی و مرصه‌های پیچیده (صنایع غیر نظامی هوایی، ...)

علاوه بر آن استناد از دانشمندان در تحقیقات نظامی محتمل است. نیویورک تا میز در تاریخ ۶ مارس ۹۲ اعلام کرد که دولت آمریکا ۱۱۶ دانشمند روسی متعصب در تحقیقات هسته‌ای را به خدمت گرفته است. در تاریخ ۲۷

مارس ایالات متحده اعلام داشت که آنها پلوتونیوم ۲۳۸ روسی و تکنولوژی‌های روسیه را خریداری خواهند.

فرانسه نیز بنوبه خود ابتکاری جهت ایجاد یک بنیاد بین‌المللی به قصد کمک مالی به محققین جامعه کشور - های مستقل در مرصه‌های غیر نظامی متوان نموده است.

مجموعه‌های اقدامات قبلی از اینکه یک همکاری واقعی باشد، به نوعی تصاحب شباهت دارد. کشوری را که به عنوان یکی از دو امر قدرت تلقی می‌شد نمی‌توان با یک کشور جهان سوم مقایسه نمود. پتانسیل علمی و صنعتی آن هیچ‌وجه مشترک با کشورهای در حال رشد ندارد. سطح آموزش و تخصص مزدبگیران در قیاس با بی‌سوادی عظیمی که در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین وجود دارد بسیار بالاتر می‌باشد. با این وصف اتحاد شوروی سابق در نوعی جهان سوم بودن غلطیده است.

برای بدست آوردن ارز خارجی، فولاد، نیکل، آلومینیم، انبارهای اسلحه و جنگ‌افزار و هر آنچه را که در حال حاضر نیز تولید می‌شود به حراج گذاشته‌اند. وضع اعتبار انستیتوهای تحقیقاتی نیز قراردادها را باعث می‌شود. سقوط سرمایه‌گذارها منسوخ شدن رو به نزولی ماشین‌آلات و تجهیزات آنها وجود آورده است. سطح کشورهای سرمایه‌داری، آنها را بسمت تعطیل موسساتی که قابل عمومی شدن تشخیص داده نمی‌شوند یا به عبارت دیگر انگار سوددهی کافی از آنها نمی‌رود، سوق می‌دهد. به وسیله مقرر کردن کشور، استثمار یولی (پیداخت بیهره) (امن‌زده می‌شود و بدین ترتیب خروج سرمایه‌ها از اتحاد

شوروی سابق بیشتر از ورود آن به این کشور است. ثروتها به بیبای فتر روز افزون توده مردم که پایین آمدن سطح زندگی‌شان با رشد انبوه بیکاری و کاهش محسوس دستمزدها و حذف بخش بزرگی از خدمات اجتماعی دولت و مؤسسات، تشدید می‌شود، در دست یک‌قطب یعنی میلیاردرهای جدید انباشته می‌شوند.

جمهوری‌های اتحاد شوروی سابق در راه یک اقتصاد باز از انواع سرمایه‌داری پیش می‌روند. این پیرویه اما در شرایط مسئله، انباشت سرمایه، داخلی و خارجی و از کار افتادن آن بخش از صنعت که بر او اتوا از عمومی اقتصاد حیاتی می‌باشد و لی در جریان روند خصوصی کردن بدست فراموشی سپرده شده است، انجام می‌گیرد.

بنابر این خطر اینکه این نرم‌های جدید اقتصادی، راه سرمایه‌داری از نوع روزیلونه از نوع ژاپنی آنرا در پیش گیرند، بسیار بیشتر است.

المبته نیروهایی که حاضر به محدود بودن انتخاب بین سوسیالیسم شوروی و کراسه و ولنتی با سرمایه‌داری نموده و فرمانروایی سازمان جهانی پول را به عنوان راه عمومی مردود می‌شمارند، قدرت گرفته و سازمان می‌یابند. اما تناسب نیروها در حال حاضر همچنان به ضرر آنهاست.

سفر اضداداعیات رفیق اریش هونکر که در دادگاه "بو آبیست" (بازداشتگاه برلین) ایراد گردید، در بسیاری از رسانه‌های گروهی آلمان و جهان انعکاس یافت است. متن مختصر فده، عاشر از نظریه حزب کمونیست آلمان "عمر ما" ترجمه گردیده است.

گوشه‌هایی از دفاعیات رفیق اریش هونکر

... هیچکس در آلمان فدرال و بخصوص در شهر برلین فرسی حق محکومیت من و رفقای متهم شده مرا به دلیل اجرای وظایف جاری کشوری ندارد. اظهارات و سخنان من در جهت پافشاری و شهادت بر ای ایده سوسیالیسم، بخاطر یک قضاوت عادلانه سیاسی و اخلاقی در مورد آلمان دمکراتیک می‌باشد که از سوی بیش از یکصد کشور جهان به رسمیت شناخته شده است ...

من از این دادگاه انتظار هیچگونه سیاست عادلانه و قضاوت اخلاقی را ندارم. اما فرصت را غنیمت شمرده تا در این "نمایش" هموطنانم را با نقطه نظرهایم آشنا کنم. شرایط من در این دادگاه غیرعادی نیست. "حکومت قانون" آلمان تا کنون کارل مارکس، آگوست بیل، کارل لیبکنشت و بسیاری دیگر از سوسیالیستها و کمونیستها را به دادگاه کشیده و محکوم کرده است.

رایش سوم با قضات به ارث رسیده از "حکومت قانون" جمهوری "وایمار" ادامه دهنده و محکمه‌های بسیاری منجمله محاکمه خود من بعنوان یک زندانی متهم بوده است. پس از پیروزی بر نازیسم و دیکتاتوری هییتلری، جمهوری فدرال آلمان نیز احتیاجی به جستجو برای پیدا کردن قضات و دادستانهای جدید نداشت تا کمونیستها را دست‌جمعی تحت تعقیب قانونی قرار داده و با کمک دادگاههای کار، نان و کار را از آنها گرفته و با کمک دادگاههای قضایی آنها را محکوم و از امکانات اجتماعی محروم سازد. حال برای ما انتقالی افتاده که رفقای مادر غرب آلمان آنها در دهه پنجاه تجربه کردند. در طی ۱۵ سال هنوز خودکامگی حکومت میکنند. "حکومت قانون" جمهوری فدرال آلمان حکومتی منکی بر قانون ننموده بلکه حکومتی در خدمت سرمایه و منکی بر راستها میباشد.

برای این محاکمه و دیگر محاکمه‌های مشابه که در آن شهروندان آلمان دمکراتیک توسط دادگاههای قضایی، جنایی، کار و مدنی مورد پیگرد قرار میگیرند، میباشد. بیستی استدلالی وجود داشته باشد.

سیاستمداران و حقوق‌دانان میگویند: "اما میباشد که کمونیستها را محاکمه کنیم زیرا ما در محکومیت نازیها غفلت ورزیده‌ایم. ما مجبوریم این بار جوابگوی ننگ گذشت در برابر آینده‌گان باشیم." با اینکه این خود نشانگر بسیاری مسائل است اما تنها یک استدلال ظاهری میباشد.

حقیقت آنست که قضات و حقوق‌دانهای آلمان غربی بر ای آن نتوانستند نازیها را محکوم کنند چونکه قادر به مجازات خویش نبودند. حقیقت آنست که دادگاههای آلمان فدرال سطح دستاورد کنونی خود را، هرگونه که در مورد آن قضاوت گردد، مدیون قضات به ارث رسیده از نازیها میباشد. حقیقت آنست که کمونیستها و اهالی آلمان دمکراتیک امروزه به همان دلایلی تحت تعقیب قرار میگیرند که در گذشت در آلمان قرار میگرفتند. فقط در طی چهل سال موجودیت آلمان دمکراتیک این مسئله برعکس بود. اکنون میباشد این غفلت جبران گردد...

مقامات رهبری دادگاهها و دادستانهای این کشور چه وابستگان به احزاب حاکم و چه حزب سوسیال دمکرات آلمان قسم میخورند که این محکمه یک محاکمه معمولی جزایی و نه یک محاکمه سیاسی و یا نمایی میباشد. افرادی از بالاترین رده‌های حکومتی یک کشور همسایه به زندان کشیده شده و اظهار میشود این به یک محاکمه سیاسی ربطی ندارد. به ژنرالهای ارتش رقیب اتهام تصمیم‌گیریهای نظامی زده شده و سپس اظهار میشود که این به یک محاکمه سیاسی ربطی ندارد. امروز افرادی جنایتکار معرفی میگردند که دیروز با افتخار بعنوان مهمانان حکومتی و همکاران پیگیر در امر مشترک "دیگر هیچگاه از خاک آلمان جنگی دوباره بر نخواهدخواست" قلمداد میشدند، این هم حتما میباشد. هستی که به یک محاکمه سیاسی ربطی نداشته باشد.

به کمونیست‌های اشتهام زده می‌شود که از روزی که به میدان سیاست قدم گذاشتند، تحت تعقیب قرار گرفتند. اما امروز در جمهوری فدرال آلمان این به سیاست ربطی ندارد.

برای من و فکر میکنم که برای کسانی که به آنها این اتهامات نابجا زده شده، این محاکمه به همان اندازه سیاسی است که یک محاکمه رسمی علیه رهبران سیاسی نظامی جمهوری دمکراتیک آلمان میتواند باشد. کسی که این را انکار کند خطاکار نیست، بلکه دروغ‌گوست. او دروغ می‌گوید که خلق را یکبار دیگر بفریبد. با این محکمه به همان چیزی عمل می‌شود که اتهام انجام آثر ابه‌سامی‌زنند. با ایزار توانین جزایی مخالف سیاسی را عدالت در سایه "حکومت قانون" نابود میکنند.

اما مسائل متعدد دیگری نیز به روشن‌تر شدن اهداف سیاسی این محکمه کمک میکنند. چرا صدراعظم آلمان "هلموت کهل" و آقای "کینکل" رئیس سابق سازمان امنیت، بعدها وزیر دادگستری و امروز وزیر امور خارجه بر آن پافشاری میکردند که به هر قیمت مرا به آلمان به "موآبیت"، جاییکه یکبار زمان هیئت‌رئذانی بوده‌ام برگردانند؟ چرا صدراعظم اجازه میدهد که من به مسکو پرواز کرده و بعد مسکو و شیلی را تحت فشار قرارداد تا مرا برخلاف کلیه قوانین بشری مجدداً به اینجاست حویل دهند؟ چرا باید پزشکان روسی علت بیماری مرا که در اولین آزمایشها مشخص گردیده بود جعل

کنند؟ چرا آنها به من و رفقایم که سلامتی آنها از من بهتر نیست، مانند فرماشواریان روم باستان که زندانیان دشمن را در میان مردم به نمایش می‌گذاشتند، رفتار میکنند؟ ...

آنها با این هدف سیاسی نابودی کامل آلمان دمکراتیک و سوسیالیسم را تعقیب می‌کنند. شکست آلمان دمکراتیک و سوسیالیسم در آلمان و اروپا آشکارا به تنهایی برای آنها کافی نیست. همه چیز می‌بایست از بنیان نابود گردد. همه دستاوردهایی که در این دوران کارگران و دهقانان با حکومت خویش بدست آورده‌اند، تمام آن چیزهایی که بتواند روزی به هراسان بیندازد ...

بر تمامی روندها و مراحل محاکمه، بر اتهامات، دستگیریها و تصمیمهای دادگاه، مهر و نشان ادامه "جنگ سرد" خورده است. تصمیمات مراحل اول دادگاه به سال ۱۹۶۲ باز میگردد. جهان از آن زمان تاکنون تغییرات بسیاری کرده است اما دادگاههای آلمان هنوز محاکمه‌های سیاسی برآه می‌اندازند. گویی اینجا هنوز "ویلهم دوم" حکومت میکند ...

خوشبختانه صدراعظم آلمان مرا با "کوبلنز" مقایسه نکرد چرا که این دیگر قابل گذشت نمی‌بود. نه برای او و نه برای کارباچف این محاکمه خدشه‌ای به روابط دوستی‌شان وارد نخواهد کرد. این خودیک شاخص است. من دیگر در پایان سخنانم می‌باشم. عمل کنید هر آنچه را که مجبور به انجام آن هستید.

نویسنده مقاله: «نیچل پیریت» عضو کمیسیون روابط

بین‌المللی حزب کمونیست فرانسه

منبع: مجله سیاسی - نظریه کمیت، مرکزی حزب

کمونیست فرانسه

کشورهای شرق اروپا در راه همگرایی با سیستم سرمایه داری غرب و وظایف ما

فروپاشی کشورهای سوسیالیستی، بحران عمومی جهانی و بحران در کشورهای سرمایه‌داری در سالهای اخیر منشا تغییرات مهمی در صحنه بین‌المللی شده‌اند. امپریالیسم با توسعه دایره نفوذ خود، امتیازات مهمی کسب کرده است. جهان شاهد حادثه‌شدن برخوردها و تناقضات در تمام زمینه‌هاست. این برخوردها به تلاش برای بدست آوردن رهبری سیاسی دنیا و تقسیم جدید مناطق زیر نفوذ محدود نمی‌شود بلکه ابعاد گسترده این روند حکایت از جنگ عمیق اقتصادی می‌کند که در تمام عرصه‌ها جریان دارد. ملت‌ها رنج می‌برند و عدم ثبات به پدیده‌ای فراگیر در تمام زمینه‌ها مبدل شده است.

مردم، علیرغم تحمل ضربات شدید و بی‌برنامه‌گی و سرگردانی حاصله از آن بیش از این در مقابل وضع

مسائل بین‌المللی

موجود سکوت نکرده و به اعتراضات گسترده‌ای دست می‌زنند، هرچند در این مبارزه توازن نیروها در سطوح مختلف به نفع آنان نیست. به علاوه نیروهای مترقی در همه جا اعتراضات قابل قبولی ارائه نمی‌دهند. با همه این احوال شناخت پدیده‌ای که در حال متولد شدن است، برای همه نیروهای ترقی‌خواه ضرورت حیاتی دارد. نباید از نظر دور داشت که همگرایی با سیستم سرمایه‌داری، در ابتدا باعث اتخاذ سیاست‌هایی از جانب حکومت‌های کشورهای شرقی شد که مستقیماً بوسیله متخصصان غربی زیر رهبری هفت کشور صنعتی دنیا، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و جامعه اقتصادی اروپا توصیه می‌شد. هدف پیروزی بی‌چون و چرای سیستم سرمایه‌داری آتلانتیک در این کشورهاست.

اتخاذ سیاست ماوراء لیبرالی

در کنگره اخیر حزب کمونیست فرانسه مادلایل اصلی شکست سوسیالیسم موجود در کشورهای شرقی را به روشنی بیان کردیم. در همین کنگره ما اختلاف‌نظرهای خود را با سیستم حاکم در این کشورها شرح داده و خاطر نشان ساختیم که به اعتقاد ما جامعه سوسیالیستی جامعه‌ای است که در آن تمام امور به مردم واگذار می‌شود. هدف آن بر آوردن احتیاجات و تمایلات مردم است. برای نیل به این اهداف ضروری است، دموکراسی در مرکز همه امور قرار گیرد. و فقط از این راه می‌توان

به خودگردانی، سوسیالیسم دمکراتیک و اومانسیم حقیقی دست یافت.

ما چهار دلیل عمده این شکست را به شرح زیر عنوان کردیم:

۱- سوسیالیسم یک شکل‌بندی گذراست که در آن مبارزه نو و کهنه بطور دائم در جریان است. اگر روند مبارزه نو و کهنه در این صورت‌بندی تروکش کند، یا متوقف شود، یعنی نو به طور کامل مسلط نشود، همیشه خطر ایجاد شرایط مناسب برای بروز مجدد کهنه و تسلط آن وجود دارد. به این مسئله در کشورهای شرقی اهمیت لازم داده نشد.

۲- به دلیل عدم دمکراسی در جامعه، طبقه کارگر نتوانست نقش شایسته خود را در ساختمان جامعه ایفا کند.

۳- احزاب کمونیست نقش سیاسی خود را به فراموشی سپردند و به موسسات بزرگ دولتی تبدیل شدند.

۴- این مهم، که امپریالیسم هیچگاه از مواضع از دست رفت چشم پوشی نمی‌کند به طور کامل بدست فراموشی سپرده شد.

ما همچنین نقش رهبران سیاسی و تصمیمات اتخاذ شده توسط آنان را مورد تحلیل دقیق قرار داده و خاطرنشان ساختیم که:

در مبارزه‌ای دشوار در کشورهای سوسیالیستی سابق، نیروهای به پیروزی رسیدند که به فرم‌پذیری کمونیسم اعتقادی نداشتند و تنها راه چاره را در انتخاب

سرمایه‌داری می‌دیدند. راهی که اجتناب‌پذیر می‌نمود. شکست سوسیالیسم دولتی- بورکراتیک در این کشورها، دست رهبران جدید و مشاوران غربی آنان را در قبال انتخاب راه‌های جدید باز گذاشت. مضمنا ما را لیبرالی، که بنام تئوری "درمان باشوک" مشهور است، انتخاب شد. سیاست رفرمها، در چهار چوب سوسیالیسم دمکراتیک و مدرن بدور انداخته شد و در قالب ورود به سیستم سرمایه‌داری و همگرایی با اقتصاد بازار قرار گرفت.

انتخاب مضمنا ما را لیبرالی قبل از هر چیز انتخابی سیاسی بود. برای مبتکران این سیاست لازم می‌نمود، که با منقاد کردن مردم به اینکه برگشت به عقب غیرممکن است، آشننگی آنان را عمیق‌تر کرده و شانس مقاومت را از آنان بگیرند. بدینسان مردم "شوک" را تحمل کردند، اما بدون "درمان". منافع ملی و احتیاجات و تمایلات مردم، با انتخاب این مضمنا، بدست فراموشی سپرده شدند. این منطبق سیاست لیبرالی است و جای تعجب ندارد. در سطح بین‌المللی سیاست غارت منافع ملی بدست انحصارات و بانکها و در سطح داخلی سیاست تروتمند شدن قشر کوچکی از جمعیت، بدون در نظر گرفتن توسعه اقتصادی و پیشرفت اجتماعی، به مرحله اجرا درآمد.

نا توانی اقتصادی

یک گزارش کمیسیون اقتصادی سازمان ملل به تاریخ نوامبر ۹۱ خاطر نشان می‌سازد که می‌توان بدرستی از کلمه "نا توانی" برای نشان دادن وضع اقتصادی این کشورها استفاده کرد. بسیاری از ناظران وضع اقتصادی این کشورها را با موقعیت اقتصادی آمریکا و دیگر کشورهای سرمایه‌داری در دهه "۳۰" مقایسه می‌کنند. بر اساس گزارش مذکور کاهش تولید مواد خالص (P.M.N) در سالهای ۹۰، ۹۱، ۹۲، از ۳۰٪ تجاوز می‌کند. کاهش تولیدات صنعتی از این مقدار هم بیشتر است.

سیاست آزادسازی قیمتها، کاهش و یا حذف امتیازات اجتماعی، بدون اینکه با افزایش دستمزدها همراه باشد، باعث تنزل سطح زندگی بطور متوسط به میزان ۳۰٪ در سه سال مذکور شده است. در همین راستا معرف داخلی نیز سقوطی قابل توجه داشته است. عدم توازن سقوط معرف داخلی و افزایش صادرات غیرمخمس تنزل متعادی ارز این کشورها در جهت تسهیل آن، باعث بوجود آمدن پدیده‌های "اضافه تولید" شد. این پدیده‌ها دولت‌ها و موسسات را به کاهش تولید و ظرفیت کارخانجات کشاندند.

پی آمد این تغییرات برای مردم

نخستین پی‌آمد این تغییرات ظهور و رشد بیکاری است. تمام رکوردهای بی‌کاداسته شده توسط کشورهای اروپای غربی در مورد نرخ بیکاری شکسته شده‌اند. بر طبق آخرین گزارش‌ها در پایان امسال ده میلیون بیکار در روسیه وجود خواهد داشت و تازه این بدترین وضع ممکن نیست. سیاست کاهش قیمتها، حذف کمک‌های دولتی به تولیدات و موسسات و کاهش سرمایه‌گذاری، حتی اگر دولت مقاومت روز افزون مردم را در نظر گیرد دنبال خواهند شد.

از جانب دیگر سیاست "خصوصی کردن همه جانبه" هنوز در مراحل آغازین خود می‌باشد. در مراحل بعدی این سیاست، مشکلات جدیدی نمایان خواهند شد. تعداد زیادی از موسسات به دولت یا به دیگر نهادها مقروضند. اگر قوانین مربوط به ورشکستگی در غرب، در این کشورها، به مرحله اجرا درآیند تعداد بسیار زیادی از موسسات دایر باید تعطیل شوند. با همه این احوال "سندوق بین‌المللی پول، خواستار اجرای سیاست بودجه‌ای مورد قبول جامعه اقتصادی اروپا در قرارداد ماستریخت" می‌باشد. عواقب قبول "قرارداد ماستریخت" برای همگان روشن است.

با تشدید بیکاری و تنزل سطح زندگی مردم،

پدیده‌های ناشناخته‌ای همچون فقر، بدبختی، گدازی و به همراه آنها رشد سازمانهای "خیریه" و غذاهای "نذری" به عرصه ظهور می‌رسند. حمایت از روحانیون در تمام زمینه‌های اجتماعی در حال پیروز شدن است، و بطور خلاصه ارزش‌های مذهبی در حال جانفشانی شدن ارزشهای ازدست رفته‌اند.

آنتی‌پارلمانتاریسم با پدیده عدم شرکت در انتخابات خود را به نمایش می‌گذارد (لهستان - مجارستان) و بیانگر عدم اعتماد مردم به سیاست و گروههای سیاسی موجود در این کشورهاست.

بسیاری از ناظران معتقدند که چون مردم این کشورها به خواسته‌های برحق ملی خود دست نیافته‌اند، به ناسیونالیسم روی می‌آورند، و براساس این نظریه حوادث اخیر در این کشورها را تحلیل می‌کنند. کانون‌های بی‌ثبات در حال رشد می‌باشند. هرچند وضع در تمام نقاط مانند یوگسلاوی سابق اعتبار نیست.

همچنین باید اضافه کرد که چهار جمهوری روسیه، اوکراین، کازاخستان و روسیه سفید سلاحهای هسته‌ای، اتحاد شوروی سابق را در اختیار دارند. ناپبودی هر چه سریعتر این سلاحها، یک ضرورت تاریخی است. بدین ترتیب، بحران سیاسی به بحران اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی اضافه می‌شود. دولت‌ها با مشکلات فراوانی برای مقبولاندن سیاست خود مواجه‌اند. در واقع منطق لیبرالی به عامل ویران

کننده این جوامع بدل شده و آنها را به عقب‌گردی عمومی رهنمون می‌سازد.

اجاره خانه‌ها به همراه سایر قیمت‌ها چندبرابر شده‌اند. مستاجران قادر به خرید خانه‌هایی که در معرض فروش گذاشته شده‌اند نیستند. تعداد بی‌خانمان‌ها رو به افزایش است. دست‌آوردهای اجتماعی در حال نابود شدن هستند. دیگر آموزش و پرورش، بهداشت، بیمارستان، مهدکودک کلتی‌های (مجموع‌های) تعطیلات رایگان نخواهند بود. امتیازات اجتماعی در داخل موسسات و کارخانه‌ها بطور کلی حذف خواهند شد. حقوق زنان در رابطه با جلوگیری از زایمان، کورتاژ و برابری حقوق با مردان زیر علامت سوال برده می‌شود. بطورکلی حقوق ابتدائی و اساسی در معرض دستبرد قرار گرفته‌اند.

سیستم حاکم بر غرب، مدل "دمکراتیک" این کشورهاست. به عنوان مثال قانون اساسی جدید رومانی، کپی قانون اساسی فرانسه است. آنها جهت تحکیم قدرت دولتی، حقوق سندیکائی، حقوق شورائی و خودکرائی کارهای دسته‌جمعی را مورد تهاجم قرار می‌دهند.

کارزار ضد کمونیستی در این کشورها به طوردائمی جریان دارد. این کارزارها معمولاً با تهدید به غیر قانونی کردن احزاب و گروههای معتقد به سوسیالیسم همراه است. حزب کمونیست

اتحادشوروی غیرقانونی اعلام شد و تمام مایملک آن بتوقیف گشت. در چکسلواکی تلاش جهت بی‌آبرو کردن معتقدان به سوسیالیسم بمرحله اجرا گذاشته شد. در لهستان از بین بردن هر آنچه که رنگ کمونیستی دارد در دستور روز پارلمان می‌باشد. در بلغارستان یک طرح قانونی برای اعاده حیثیت از جنایتکاران جنگ دوم جهانی در دست بررسی بوده و تعدادی از رهبران حزب سابق کمونیست و حزب سوسیالیست کنونی بلغارستان در زندان بسر می‌برند.

ویرانی، عدم ثبات و مقاومت‌های مردمی

در چنین اوضاع و احوالی تمام ارزشها و ملاکهای حاکم بر جامعه مورد تهاجم همه جانبه قرار می‌گیرند تا فرهنگ فردگراشی و عشق به پیروزی شخصی (نه اجتماعی) و ایدئولوژیهای همراه آن به نیروی غالب بدل شوند. ظهور این پدیده‌ها زیان موثری مخصوصاً به نسل جوان وارد می‌کنند و باعث رشد نژادپرستی، فاشیسم و «علوم ماوراالطبیعه» می‌شوند.

بدون هیچ نوع مبالغه‌ای می‌توان عنوان کرد: تعقیب سیاست کنونی در این کشورها یعنی تبدیل اروپای شرقی به آمریکای لاتین و سیر تهرانی تمدن. سیاست لیبرالی را می‌توان نه تنها عامل عدم

شباهت در کشورهای شرقی بلکه در تمام اروپا دانست. تا شیرات مخرب این سیاست در شرق و غرب و جنوب در حال ظهور می‌باشد. ناتوانی اقتصادی این کشورها در عین حال به اقتصاد جهانی لطمه می‌زند و باعث سقوط آن می‌شود.

امرها کنار می‌روند و چشم‌ها بهتر می‌بینند. فاصله واقعیات تا وعده‌ها از زمین تا آسمان است. مردم که اشتغال این اوضاع غیر قابل‌باور را نداشته‌اند، به اعتراض دست می‌زنند. واکنش خلقهای مختلف در مقابل واقعیات تحمیل شده متفاوت است. تحریم انتخابات، تظاهرات و اعتصابات گسترش می‌یابد. احزاب و نیروهای سیاسی در حال شکل دادن آنترناسیونال در مقابل سیاستهای لیبرالی می‌باشند و با اعلام موجودیت خود و شرکت در انتخابات به عنوان ایوزیسیون به نتایج قابل توجهی دست می‌یابند. به عنوان نمونه می‌توان به انتخابات در لهستان - اسلواکی - لیتوانی و بلغارستان اشاره کرد.

این نتایج نشانگر آنند که مردم با وجود تمام گرفتاریها به آینده و مبارزاتشان ایمان دارند. این خطر از چشم رهبران کشورهای غربی دورنمانده و به همین دلیل قصد دارند، با تحمیل نظرات خود به این کشورها آنان را در چارچوبی قابل کنترل قرار دهند.

همگرایی با سیستم سرمایه‌داری غرب

سخنرانی جیمز بکر در ۱۸ ژوئن سال ۱۹۹۱ در برلین به عنوان یک مرجع معتبر قابل تأکید است. او بعد از تذکر این مسئله، که اتحاد سرمایه‌داری غرب اروپا در برلین آغاز شد (برلین سرآغاز اتحاد سرمایه‌داری غرب اروپا بود)، نقطه نظرات خود را جهت بسط جامعه اقتصادی اروپا، به اروپای مرکزی، شرقی و اتحاد شوروی سابق عنوان کرد. "بکر" خاطرنشان می‌سازد که هدف ایجاد یک جامعه اروپایی کامل و آزاد در شرق، و تشکیل جامعه اروپا-آتلانتیک از "وان کوور" (Vancouver) تا "ولادی وستک" (Vladivostok) می‌باشد. وی بلافاصله اجزای تشکیل دهنده ساختمان این جامعه را مشخص می‌کند:

"ناتو، جامعه اقتصادی اروپا و سازمان همکاری اروپا و آمریکای شمالی". وی ناتو را به مثابه عنصر ضرور برای حفظ و امنیت اروپا به حساب می‌آورد. به عقیده او، مشارکت کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق در ضمانت‌های ناتو به خاطر تقویت آن، در دستور روز قرار دارد.

ایالات متحده آمریکا از همگرایی اقتصادی سیاسی جامعه اروپایی حمایت می‌کند. برای جیمز بکر هدف اصلی سیاست خارجی کشورهای جامعه اقتصادی اروپا باید متوجه شرق باشد. در این خصوص تمام موانع

اقتصادی نباید از میان برده شوند. یعنی این همگرایی در صورت لزوم نباید با شدت عمل صورت پذیرد.

سازمان همکاری اروپا و آمریکای شمالی (C-S-C-E) سازمانی است که همه کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی را بهم پیوند می‌دهد. به عقیده بکر، برای به‌لایردن سطح قابلیت این سازمان در زمینه‌های اقتصادی و هم مسئله مهاجرت، باید تدابیر جدیدی اتخاذ شود.

در زمینه دفاعی، نقش این سازمان همیشه بسینی و جلوگیری از برخوردهای منطقه‌ای می‌باشد و وظیفه اصلی را همچنان سازمان ناتو برعهده خواهد داشت. بروشنی مشاهده می‌شود که جیمز بکر برنامه‌ای کامل و همه جانبه بنا چشم اندازهای مشخصی ارائه می‌دهد. هرچند در رابطه با توافق در اساس حق با اوست، اما سیرتحوالات نشانگر بسروز تضادهای حادی بین قدرت‌های بزرگ می‌باشد.

ایالات متحده آمریکا در جهت تثبیت رهبری سیاسی دنیا، برای کنترل هرچه بیشتر تحولات، حفظ و گسترش مواضع و پایگاههای خود، حرکت می‌کند و این در حالی است که رهبری نی‌تسید و شرط این کشور مورد اعتراض همه جانبه قرار می‌گیرد و جنگ اقتصادی و بحران سرتاسری وارد مرحله جدیدی شده و ایجاد تازه‌ای پیدا می‌کند.

در همین رابطه، در ماه مارس گذشت روزنامه "یرالد تریبون"، دو سند مهم از به اصطلاح "کار"

پنجاهگون فاش کرد. در این اسناد آمده است:
 "در دوران بعد از جنگ سرد به هیچ قدرتی در اروپا، آسیا و اتحادشوری سابق اجازه خودنمایی داده نخواهد شد. اسناد تاکید می‌کنند که "حضور دائمی آمریکائیان در اروپا ضرورت حیاتی دارد".
 برای جلوگیری از بروز روحیه رقابت در این کشورها، آمریکا باید حضور فعالی در حل و فصل مسائل امنیتی در اروپا داشته باشد. رشد پدیده رقابت باعث نابودی ناتو خواهد شد.

اکنون کجا هستیم

- جامعه اقتصادی اروپا

جامعه اقتصادی اروپا، در کادر برنامه "نار" اعتبارهای مشروط به "قبول اقتصاد بازار" به این کشورها اختصاص داده است.

برای این برنامه پنج هدف زیر عمده به‌شمار می‌آیند:

- ۱- تولید مواد غذایی
- ۲- وسایل تجارتي بخاطر تسهیل ورود به بازار دوازده کشور
- ۳- همکاریهای تکنیکی جهت سرمایه‌گذاری و فرمهای اقتصادی
- ۴- وسایل مورد نیاز برای آموزش کادر (برنامه تامپوس)
- ۵- حفاظت محیط زیست

در مجموع امتیازات در نظر گرفته شده برای این کشورها برای سال ۹۲ مبلغ یک میلیارد اکو می‌باشد.

اعتبارات بصورتیب رسیده در سال ۹۱ بالغ بر ۱/۲ میلیارد اکو بود که از این مبلغ فقط ۴۰۰ میلیون اکو پرداخت شد.

قابل ذکر است که در سال ۹۱ اعتبارهای پرداخت شده بانضمام کمکهای اضافی حتی به ده درصد وعده‌های داده شده نیز نرسید. لازم به توضیح است که جامع مشترک اروپا "کمکهای توافق شده" را که به مبلغ ۲۵/۵ میلیارد اکو می‌باشد تحت‌کنترل دارد.

توافقاتی امضا شده با کشورهای مجارستان، لهستان و چکسلواکی به شرط عضویت نهایی این کشورها در جامعه اقتصادی اروپا قابل اجرا است. کشورهای جوامع اقتصادی اروپا در نظر دارند بطور فزاینده‌ای مناطق مبادله آزاد کالاها را با یک دوره انتقالی ده ساله، گسترش دهند. گفتگوهای مقدماتی با بلغارستان و رومانی در حال جریان است. در کشورهای بالکان و آلبانی روابط هنوز در مراحل آغازین بسر می‌برند.

- ناتو (O-T-A-N)

سازمان نظامی ناتو تا بحال علیرغم تقاضاهای متعدد، عضو جدیدی نپذیرفته است. ناتو برای مجموعه کشورهای شرقی، شورای همکاری آتلانتیک

شمالی (COCONA) را ایجاد کرده است. اعضای این شورا از طرف ناتو به‌منوان شریک پذیرفته شده‌اند. همزمان با تشکیل شورا، ناتو طرح اشغال نظامی کشورهای سوسیالیستی سابق را در صورت لزوم می‌تواند در دستور کار خود قرار دهد. بنابراین مرسد این کشورها برای ناتو دو چهره دارند دوست و دشمن بالقوه.

- سازمان همکاری اروپا و آمریکای شمالی (C-S.C.E).
اغلب کشورهای شرقی و اتحاد شوروی سابق عضو این سازمان می‌باشند. در جریان برگزاری کنفرانس "قدرت‌های بزرگ" در هلستینکی، اظهار امیدواری شده است که کلیه کشورهای شرقی زیر رهبری سازمان همکاری اروپا و آمریکای شمالی، وارد سیستم اقتصاد بازار شوند. تمام وسایل برای هدف مورد نظر امم از فشار و تهدید نظامی برنامه‌ریزی شده است. دخالت‌های نظامی همراه با کمک انسانی و تشکیل نیروی بنام "حافظین طرح" پیش‌بینی گردیده است. نیروی "حافظین طرح" از کشورهای تامین می‌شود که حاضر به همکاری در این سازمان می‌باشند. ناتو می‌تواند نیروی نماینده به این ارگانیم معرفی کند.

با این عمل در حقیقت سازمان همکاری اروپا و آمریکای شمالی تبدیل به یک اتحادیه نظامی می‌شود، چیزی که در آغاز تاسیس این سازمان مد نظر نبود.

واکنش کشورهای شرقی

دیگر دوران مسابقه برای عضویت در جامعه اقتصادی اروپا، ناتو و سازمان همکاری اروپا و آمریکای شمالی در این کشورها پایان یافته است. برده‌ها کنار می‌روند و مقام‌ها روشن می‌شوند. لخ والس در سپتامبر ۹ عنوان کرد: "کاپیتالیست‌های اروپای غربی ما را خریب داده‌اند." همچنین باید از مقاومت روزافزون مردم لهستان یاد کرد. دیگر سخنرازی‌ها در مورد عضویت در این یا آن سازمان و اتحادیه غربی جذب‌ای ندارند. تاخیر رضراتدم در فرانسه راهم نباید در نظر گرفت. در هیچ‌دم ژوشیه گذشته واکلاو کلاوس نخست‌وزیر لیبیرال چک اظهار داشت: "انتظار داشتیم که جامعه اقتصادی اروپا، مسائل داخلی یک‌کشور را به مردم آن کشور واگذار کند." وی اظهار امیدواری کرد که جامعه اقتصادی از اقدامات مداخله‌گرایانه خود دست بردارد. او خاطر نشان ساخت که: "تجربه ۳۰ ساله عضویت در کومکون تاخیرات منفی همگرازی اجباری را به روشنی نمایان می‌سازد."

"هانا سوخوگا" نخست‌وزیر جدید لهستان گوشزد می‌کند: "رای منفی از سوی فرانسه‌ها بر علیه قرارداد ماستریخت می‌تواند گروه‌های سیاسی مخالف ورود به جامعه اقتصاد اروپا را در لهستان تقویت

کند. " (۱)

یوونسلو گرمک اظهار می‌دارد : " یک اروپای از قبل متحد، در حال تکمیل مقایده خود، که در قرارداد ماستریخت تبلور پیدا می‌کند، به ماس باشد . در حالی که افکار عمومی خود این کشورها با متن قرارداد موافقت ندارد. " (۲)

او می‌افزاید : " جذب یک کشور عقب افتاده از نظر اقتصادی توسط کشورهای پیشرفته، وابستگی آن کشور را باعث می‌شود. در حالی که حفظ هویت ملی برای کشورهای ما جنبه حیاتی دارد. " (۳)

ایسکو معتقد است که " برای تسهیل ارتباط اقتصادی کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا و دیگر کشورهای اروپایی باید نظام نامه ای جدید تنظیم کرد. " (۴)

وی اضافه می‌کند : " ما دیوارهای آهنین را از بین برده ایم و احتیاجی به دیوار اقتصادی نداریم. وقتی از ایجاد اروپای واحد سخن به میان می‌آید باید از تمام کشورهای اروپایی نه فقط از چند کشور نام برده شود. " (۵)

۱- مصاحبه با روزنامه لوموند ۱۷ سپتامبر ۹۲

۲- مصاحبه ۲۲ اوت Temoignag chretien

۳- ۸ سپتامبر Le Quotidien

۴- اومانیت

۵- همانجا

اروپای بزرگ

مانظرات خود را در ارتباط با " اتحاد اروپا " در کنفره حزب به روشنی بیان کرده ایم . نظرات حزب کمونیست فرانسه در این مورد را می‌توان بجزخ زیر خلاصه کرد :

اتحاد تمام ملل اروپایی با حقوق مساوی و اختیارات نام برای ملتها ، رد هر نوع برتری طلبی ملی و سرکردگی، انحلال کلیه بلوکها، برچیدن کلیه پابندهای نظامی خارجی، خلع سلاح عمومی، برقراری سیستم امنیت عمومی.

کنفره استقلال کامل فرانسه را مورد تاکید قرار قرار داده و طرفدار حذف کامل غلبه آمریکایی و آلمانی از اقتصاد فرانسه است .

مامستقیم تنها چنین اتحادی با شرکت کلیه کشورهای جهان سوم را افکشا باشد .

ژرژ مارش در اجلاس کمیته مرکزی طی ۱۱ و ۱۲ آوریل در تاشید این نظریات اظهار داشت : " بدون زندانی کردن خود در غل و زنجیر ۱۲ کشور و با حفظ ماهیت کمونیستی خود با اروپای متحد موافقیم . اروپایی که خود را موظف به از بین بردن بیکاری فقر، بی‌عدالتی و جنگ می‌دانند. "

"فرانسس ورتسز" در گزارش خود به کمیته مرکزی در ژوئن گذشته عنوان کرد : " تمایلات مردم ما که در اصول با تمایلات بقیه ملتها مستایرته

ندارد، رشد ارتباطات بین‌المللی بطور اعم و اروپا به طور اخص را طلب می‌کند.^{۱۱} حزب کمونیست فرانسه با در دست داشتن کادرهای مجرب می‌تواند و باید در جهت اروپا سازی طرفدار عدالت اجتماعی و صلح مبارزه کند، هر چند نظرات و ایده‌های ما غالباً از چهارچوب اروپا گذشت و جنبه بین‌المللی می‌یابد.

همبستگی

زمینه مناسبی برای همکاری نیروهای مترقی در تمام کشورهای اروپا سازی وجود دارد. آنها می‌توانند از این همکاری در مبارزه‌ای همبسته برای دستیابی به عدالت اجتماعی، دموکراسی واقعی، پیشرفت، صلح عمومی و صلح بهره‌برداری کنند. آمال و ارزشهای مشترکی وجود دارند که می‌شود حول آنها بر علیه بلشویسم پروازیمای امپریالیسم متحد شد. حزب ما در صدد پیدا کردن جای مناسب خود در این بیکار همبسته است. در عمر حاضر مردم کشورهای پیشرفت صنعتی، مردم کشورهای شرقی و جنوبی، همگی مواجه با مسئله‌ای مشترکند: غلبه روز افزون نیروی سرمایه.

هر چند مبارزه هر خلقی در کشور خودش جریان دارد، ولی همبستگی با این مبارزه در صحنه بین‌المللی می‌تواند اینها را گسترش بیشتری باشد. حزب

کمونیست فرانسه آمادگی خود را جهت همکاری با کلیه نیروهای مترقی اعلام می‌دارد، مسأله فقط آماده‌ایم، بلکه با ابتکارات خود سعی می‌کنیم در جهت این همبستگی قدمهای بیشتری برداریم. ما به همبستگی عمل کرده، می‌کنیم و خواهیم کرد.

تبادل و همکاری

کشورهای سرمایه‌داری گزافه‌گوشی‌های فراوانی در مورد مساعدت به کشورهای سابق سوسیالیستی می‌کنند. این گزافه‌گوشی‌ها باید در مقیاس وسیعی افشا شوند. برای آنها، کشورهای سوسیالیستی سابق، قبل از هر چیز بازاری برای فروش اجناسشان به شمار می‌روند. رفتار امپریالیست‌ها واقعاً بی‌حرمانه است، درحالی که مشغول از بین بردن قابلیت این کشورها از نظر تولید فراورده‌های می‌باشند، ثروت‌های زیرزمینی و انرژی‌های آنها را غارت می‌کنند، نیروی کار ارزان و متخصص آنها را ربوده و دست‌آوردهای علمی آنها را در زمینه‌های هسته‌ای، فضایی و هواپیما به بیفهمی می‌برند و درحالی که سرگرم گرفتار کردن آنان در بلوک‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی هستند، از مساعدت دم می‌زنند.

طبیعاً این غارت‌ها و همکاری با سیستم سرمایه‌داری غرب نمی‌تواند مورد تأیید حزب کمونیست فرانسه باشد. به اعتقاد ما مردم این کشورها احتیاجاتی

فروپاشی یوگسلاوی

هیچ کشور دیگر اروپایی در ترکیب ملی خود این همه تناقض را در جمهوری سوسیالیستی فدراتیو یوگسلاوی وجود دارد، از خود نشان نمی‌دهد، کشوری که در آتش جنگ داخلی نابود شده است. از جمعیت ۲۳۳۵۵۰۰۰ نفری ساکن این کشور در سال ۱۹۸۷، ۸/۱ میلیون نفر صرب، ۴/۲ میلیون نفر کرووات، ۲ میلیون نفر مسلمان، ۱/۷ میلیون نفر اسلوان، ۱/۷ میلیون نفر آلبانیایی، ۱/۳ میلیون مقدونیه‌ای، ۰/۶ میلیون نفر مونتنوگرویی و ۰/۴ میلیون نفر مجاری بودند. گروه‌های بزرگی از اسلواکها، بلغارها، رومانیایی‌ها، چکها، ایتالیایی‌ها، اوکراینی‌ها، سینه‌توری‌ها، آلمانی‌ها و دیگران، این رنگارنگی ملی را عموماً بی‌توجهی در قاره‌ها و سازمان‌ها تکمیل می‌کنند. در این‌جا باید اضافه کرد که خلق‌های ساکن سرزمین یوگسلاوی در طی ده‌ها سال به گروه‌های فرهنگی کاملاً متفاوتی تعلق داشته‌اند. مرزهای جداکننده بین روم و بیزانس، اعتقاد اثنوگنیک رومی و ارتدکس، میان اطریش و ترکیه، مسیحیت و اسلام موجودیت و خصوصیت ملی را بیان

در زمینه‌های تکنولوژیکی، آموزش، بهداشت و غیره دارند. ما می‌توانیم در شرح این احتیاجات به آنها یاری رسانیم. این کمک و همیاری به نفع مردم ترانسه نیز هست. باید مشترکاً با سیاست تحمیلی از جانب نیروهای سرمایه‌داری در این کشورها، مخالفت کرده و سیاست لیبرالی را که مساوی با فقر و نابودی دست‌آوردهای اجتماعی است بباکست مواجه سازیم. این وظیفه نیروهای مترقی است که چشم‌انداز روشنی برای آینده این کشورها ترسیم کنند.

می‌کردند. در این‌گونه ناگوشی‌فرهنگ‌ها، زبان‌ها، مذاهب، آداب و رسوم، ثروتی بی‌نظیر و ملی‌همچنین پتانسیل تشنج-آفرینی که بادیگر کشورها به سختی قابل مقایسه می‌باشد وجود داشته و دارد. این پتانسیل تشنج‌آفرین، دقیقاً هم اکنون از سوی محافل مختلف به اصطلاح مغل‌کل که تمدن دارند و قباای خونین‌اخیر را در قالب سیاه و سفید دیر آشنا به‌شان فرو کنند، یا نادیده گرفته شده و با حداقل ناچیز ارزیابی می‌شوند.

در مسیر تاریخ این پتانسیل انفجاری ناسیونالیستی بارها از سوی قدرتمندان داخلی و خارجی مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. در جنگ دوم جهانی در سرزمین یوگسلاوی نه تنها جنگ آزادیبخش خلق علیه نیروهای نظامی‌هیتر، بلکه همچنین درگیری‌های ملی و عشق‌ناکی به وقوع پیوست، مهاجران صرب، کرووات و ابستگان به دیگر خلق‌های یوگسلاوی قربانی این فجایع شدند. نیروهای مترقی و پیش از همه سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها از گذشته و اندوه‌بار و درگیری‌های مداوم ملی به این نتیجه رسیدند که تنها با پایان دادن به جدال‌های ملی و استقرار واقعی برابری حقوق ملی می‌توان چشم انداز ملی‌آمیز برای کشور و مردم آن تامین نمود. این مسیر ناهموار و پرپیچ‌وخم بود. حتی در جنبش کمونیستی یوگسلاوی تا مدت‌زمان طولانی در رابطه با مسئله ملی‌پر د اشتی اشتباه حکمفرما بود که چه در اسناد پرنامه-ای حزب کمونیست یوگسلاوی چه در فعالیت‌های سیاسی آن تاثیرات خود را برجای گذاشته است در کنگره و مؤسسان

(۱۹۱۹) و کنگره دوم که یکسال بعد از آن برگزار شد، هنوز این نقطه نظر حاکم بود که عرب‌ها، کروات‌ها و اسلوان‌ها یک خلق هستند. در نتیجه در برنامه حزبی آن زمان مسائل ملی که ملتها و ملیتها با تاسیس یوگسلاوی در سال ۱۹۱۸ با آنها روبرو شده بودند، جایی برای خود نیافت. ابتدا پس از بحران اقتصادی جهانی سال ۱۹۲۹ و با توجه به خطر در حال رشد فاشیسم آلمانی و ایتالیایی، حزب تشخص داد که آینده یوگسلاوی موجودیت خلق‌های تنها وسیله مبارزه متحد آنان و آنهم به شرط شناسایی و حراست از موجودیت ملی این خلق‌ها تضمین خواهد شد.

اما ابتدا سالها بعد، در سال ۱۹۴۰ در پنجمین کنفرانس کشوری بود که مضمون برابری حقوق ملی به یک اصل اساسی برنامه تبدیل شد که حزب و سپس اتحادیه کمونیست‌های یوگسلاوی خود را موظف به اجرای آن دانست. این سمت-گیری بود که امکان مقاومت همه خلق‌ها علیه متجاوزین فاشیست و همکاران داخلی آنان را سازمان داد. این پدیده بود که بنای یوگسلاوی فدرالیته را ایده‌ها سال تعیین نمود. برابری حقوق ملی در جمهوری فدرالیته سوسیالیستی یوگسلاوی نه تنها به یک اصل قانون اساسی، بلکه در بسیاری از بخش‌های اجتماعی به یک واقعیت زنده و قابل لمس بدل شد. خلق‌های ساکن سرزمین یوگسلاوی بر ای اولین بار پس از درگیری‌های ملی ده‌ساله به زندگی مشترک در شرایط مسالمت آمیز پرداختند و زخم‌های عمیق گذشته رو به بهبود

نهادند.

آمار ازدواج بین‌المللتی در سال ۱۹۷۱ میلادی نشان داد که تعداد ازدواج بین‌المللی در سال ۱۹۷۱ میلادی نسبت به سال ۱۹۶۰ میلادی ۳۰ درصد افزایش یافته است. هر روز تعداد ازدواج بین‌المللی در جهان ۱۰۰ هزار نفر افزایش می‌یابد. یکی از راه‌های اصلی اتحادیه و کمونیست‌های یوگسلاوی "برادری و یگانگی" خلق‌های یوگسلاوی بود، چیزی که ی. ب. تیتو به طور خصیگی ناپذیر بر آن تاکید می‌نمود که آن را مثل "مردمک چشم نباید پاسداری کرد".

اندیشه‌های ناسیونالیستی ممنوع اعلام شدند. از تلاش‌های گروه‌های محرک در جمهوریهای مختلف برای زنده کردن مجدد این پدیده، بطور مثال در سال ۱۹۷۱ در کرواسی و سربستان به شکل سختی جلوگیری بعمل آمد. با برقراری آزمون‌های برای اشغال مقام‌های دولتی و حزبی در همه سطوح آن کاهش شد که اصل برابری حقوق ملی نه تنها در آموزش، فرهنگ و زبان بلکه در زندگی سیاسی نیز استناد عمومی پیدا کند.

اینطور به نظر می‌آید که در سالهای ۶۰ و ۷۰ دقیقاً این اتحادیه و کمونیست‌های یوگسلاوی بود که با آنکه به عنوان ریز بیونسیم است مورد تهنیت قرار داشت، مواضع تشریفاتی را از سوی و. ای. لنین در رابطه با مسئله ملی نمایندگی می‌شد. این یک تکرار از دیگر احزاب به مورد اجرا در می‌آورد. "برای آنکه ملت‌های مختلف بتوانند آزادانه

و در محیطی صلح‌آمیز در کنار هم زندگی کنند و یا (اگر بر ایشان مفیدتر باشد) از هم جدا شده و دولت‌های جداگانه خود را تشکیل دهند، احتیاج به یک دمکراسی کامل است که از سوی طبقه کارگر نمایندگی شود. هیچگونه امتیازی بر ای یک ملت، بر ای یک زبان! هیچگونه محدودیتی بر چندناچیز، هیچگونه بی‌عدالتی علیه یک اقلیت ملی، اینها هستند اصول دمکراسی پرولتری" (لنین، طبقه کارگر و مسئله ملی، آثار منتخب به زبان آلمانی، جلد دوم، صفحه ۳۳۶)

بر ای یک ناظر واقع بین تحولات در یوگسلاوی بخصوص بر ای کسی که سال‌ها در آنجا بسر برده است، تردیدی وجود ندارد که تا حدی که کمونیست‌های یوگسلاوی دقیقاً در جستجوی به اجرا آوردن چنین نمونه‌ای از دمکراسی در مسئله ملی بود و تلاش داشت در این عرصه از سیاست خود مواضع مارکسیستی را به کارگیرد. این هم بدون نتیجه نبود. نهایتاً اوایل سالهای ۸۰، زمانی که خواست اکثریت آلبانیایی کوزوو (که از نظر تقسیمات کشوری وابسته به سربستان است) برای خودمختاری بعنوان کام‌اولیه جهت پیوستن به آلبانی، تنها با اعمال فشار، جلوگیری به عمل آمد، شکاف‌ها در ساختاری که بر مبنای اصل برابری ملی بنا شده بود، نمایان گردید. ده سال بعد با هجوم نیروهای ناسیونالیست جدایی طلب و مرکزگرا آنتشی به پا شد که تا به امروز منطق و شعور، انسان و حقوق بشر در آن می‌سوزند.

تأیید مواضع مارکسیستی

برای ضد کمونیستها توضیح بسیار آسان است: مقعر در حرکت‌های قرون وسطایی و قنایع و حشمت‌ناک یوگسلاوی، بدون توجه به علل پیچیده آن و مسئولیت اشکات شده، همه طرف‌های درگیر، تنها و تنها "کمونیستهای مرتب سوار بر تانک" هستند. بر این منتهی‌ترین کوناگون مارکس، وحشت حاکم بر بالکان دلیل تازه‌ای بر بی‌پایگی و بی‌ارزشی مارکسیسم در رابطه با مسئله ملی است. اما درست عکس آن واقعیت دارد. رویدادهای یوگسلاوی به هیچ وجه مواضع مارکسیستی را در این مسئله نمی‌اندازد از مهم نمی‌کنند. اگر علل اوج‌گیری مجدد ناسیونالیسم در سرزمین بالکان و فروپاشی قدر اسمیون یوگسلاوی را از نزدیک مشاهده کنیم، دقیقاً تئوری‌های مرکزی مارکسیسم در رابطه با ملت و ملی‌گرایی تأیید می‌شوند. البته این‌جا هم نباید از زاویه دید ناسیونالیست‌های آموزش‌ناپذیر و انسان‌های تنگ‌نظر که همیشه حق را به خودی می‌دهند، به اوضاع نگاه کرد.

اولاً - این مواضع مارکسیستی که بر آبروی اجتماعی و اقتصادی در مسدود شدن طولانی نمی‌تواند به تحقق بیانجامد، مورد تأیید قرار گرفت. درست یوگسلاوی در این رابطه آموزش نظری می‌دهد. با وجود تلاش‌های وسیع انجام شده، این کشور هم نتوانست متفاوت‌ناحی پیشرفت را از میان بردارد که از گذشته به ارث رسیده بود.

شکاف‌های میان جمهوریهای نسبتاً پیشرفته اسلوان و کرواسی و همچنین "وی‌ودنیا" از یکسو و جمهوریهای عقب‌افتاده‌ای چون مقدونیه، مونتنگرو، یوسنی و هرزگووین و همچنین کوزوو از سوی دیگر - (جمهوری بدون سرزمین‌های خود مختار در استان موقعبیت میانی داشت) - سال بسال عمیق‌تر می‌شد.

به‌ویژه یوسنی و هرزگووین، یکی از مراکز جنگ داخلی، این تحول دردناک را به وضوح منعکس می‌سازد. در حالیکه سهم این جمهوری در تولید ناخالص ملی یوگسلاوی در سال ۱۹۵۳، بالغ بر ۱۴/۲ درصد بود، تا سال ۱۹۸۷ به ۱۲/۸ درصد نزول کرد. در این فاصله سرمایه‌گذاری از ۲۰/۱ تا ۱۴/۲ درصد کاهش یافت در همان حال نسبت بیکاری از ۸/۹ به ۲۲/۷ درصد افزایش پیدا کرد.

با توجه به ارنشیه سنگین به‌جامانده از درگیری‌های ملی مدتها ساله، این اختلاف عمیق پیشرفت، زمینه رشد احساس تبعیض ملی، بیداری مجدد و تشدید پیش‌دآوری‌های ملی، چنان ناراضی‌بختی و تنفیری ایجاد نمود که مقاومت این سرزمین را به یورتگاه‌نابودی کشاند.

دوماً - این برداشت مارکسیستی نیز متأسفانه مورد تأیید قرار گرفت که ناسیونالیسم در هر شکل خود، بخصوص آن زمانی دوباره زنده شده و رشد میکند که مشکلات اجتماعی و اقتصادی اوج می‌گیرند. این موضوع در حال حاضر تنها در یوگسلاوی سابق به چشم

نمی‌خورد، اما اینجابه دلایل زندگی مشترک و ایستگان به ملتهای گوناگون در مناطق کوچک و تنگ، موانع آن وحشتناک است. دهه‌ها سال انعکاس بیرونی پیشرفت موفقیت آمیز یوگسلاوی توانست تا حدودی این پدیده را مخفی نگه دارد ولی نتوانست جلو آنرا بگیرد. که سیاست خودگردانی سوسیالیستی که از سوی "کاردلی" تیسوریزه و یوسپه اتحادیه کمونیستهای یوگسلاوی به کار گرفته شد، قادر به حل تضادهای در حال رشد اجتماعی نبود و عاقبت به شکست انجامید.

تحويل مالکیت اجتماعی بر مهم‌ترین مسائل تولید در عرصه صنایع به تولیدکنندگان آن عرصه‌ها، از ایجاد یک مالکیت انحصاری دولتی درست معدودی از رهبران سیاسی جلوگیری به عمل آورد. این عمل پایه مهمی برای دموکراسی بزرگتری در دولت و اجتماع بوجود آورد و به مقابله با بیگانگی تولیدکنندگان از مالکیت خلقی که خصوصیت دیگر کشورهای سوسیالیستی بود، پرداخت.

از آنجا که مالکیت اجتماعی تحت شرایط خودگردانی به شکلی ناقص و یا عمدتاً بورکراتیک و اراده‌گرایانه با مکانیسم‌های برنامه‌ریزی و تنظیم فراگیر اجتماعی ارتباط داشت، قویاً عظمت مالکیت گروهی به خود گرفت که در طول سالها قویتر هم گردید. تاثیرات این پدیده بر اقتصاد و اجتماع هر روز واضح‌تر می‌شد. اقتصاد ملی غیرمنسجم، عقب ماندگی صنایع

تولیدی مواد اولیه، تجمیز بیش از اندازه، بکار-خانه‌ها در بخش مواد مصرفی، سرمایه‌گذاری‌های اشتباه در سطوح وسیع، بی‌عدالتی و محدودیت‌های اجتماعی، در انزوا قرار گرفتن برخی مناطق اقتصادی و روند رشد نیابنده پراکنده‌گی به یک فشار روحی شدید تبدیل گشت. هرچه این مشکلات بدوش کشور سنگین‌تر می‌شد، همانقدر هم صدای اعتراض جمهوریها یکی بعد از دیگری بلندتر می‌شد که مورد استشار ملل دیگر قرار گرفته است. "مقهوران سرکناها" که امروزه برای همه پدیده‌های آشنا است، جستجو شده و در پیگرد ملل دیگر پیدا می‌شوند. ناسیو-نالیست دوباره زنده شده مانند یک بیماری و اکبر توسعه می‌یابد. حتی خودگردانی سوسیالیستی با وجود برتری‌های غیرقابل انکارش در زمینه‌های دموکراسی و مشارکت در تصمیم‌گیری، در مقابل سوسیالیسم فرماندهی-مرکزگرا قادر نشد در مقایسه با سود سرمایه‌داری و اقتصاد بازار یک کارایی بالاتر کار اجتماعی را تضمین کند. این موضوع به تعیین کننده‌ترین عامل شکست مدل سوسیالیسم در یوگسلاوی و کوشش جهت‌تأمین دامن تکان‌دهنده ویرانی حقوق ملی بدل گردید.

سوما- وقایع درد آور و تکان‌دهنده اخیر این اصل سوسیالیسم تاریخی را به اشکات رسانید که اشکال آگاهی اجتماعی در مقابل زیر بنای اجتماعی - اقتصادی از یک استقلال و خود ایستایی نسبی برخوردارند

مجله مسائل بین المللی که هر فصل یکبار
انتشار می‌یابد ، به تشریح مسائل تئوریک و
سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری
اختصاصی دارد .
مندرجات این مجله از میان مقالات
تئوریک ، سیاسی و اطلاعاتی نشریات
احزاب کمونیست و کارگری انتخاب و
ترجمه گردیده و منعکس کننده نظریات و
اندیشه‌های آنها می‌باشد .
بدیهی است که همکاری رفقا و دوستداران
حزب به کیفیت و پرباری این نشریه
یاری خواهد رسانید .

Internationale Probleme
Nr:2 / Winter / 1992-93

Postfach 100644
1000 Berlin 10
Germany